



۱۳۱۹

پانوشده

پارسی



فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:

۳۳۶۳۵

رده بندی دیوبندی ۱۳۱۹ ذ ۶۴۶ ن ۲۹۷/۲۷۴ مرجع □

سرشناسه: نور علیاها مانی ، علی بن سلطان محمد ، ۱۲۸۴ - ۱۳۱۷

عنوان قراردادی:

عنوان: زوال الفقار

شرح پدید آور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [عمران] ناشر: کارخانه سید رفیعی تاریخ نشر: ۱۳۱۹ ق

صفحه شمار: ۱۵۲ ص صور □ درسی □ گراور یا افست □

زبان: فارسی ابعاد: ۱۱x۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی □ اهدایی □ خریداری □ ارسالی □

واقف: خریدار تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۲۲

یادداشتها: ۱. ورق اول کتاب دستنویس است.

موضوع(ها): ۱. مواد فخر (فقر).

شناسه(های) افزود: الف. عنوان.

فهرستگار: اسد زار تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۸



دولت

دولت

کتاب



۶۷/۱۸/۱
۷۰/۱۳/۱۸

کتابخانه آستان قدس ۲۹۷/۶۳۵
۷۳۶

اسم کتاب ذوالفقار فارس

صاحب ملا علی کن بادری

مطبع سنگا نخ تهران

۳۳۶۳۵

سال چاپ یا تحریر ۱۳۱۸ ق

عدد اوراق ۲۹۷

جزء کتب نف

شماره عمومی ۸۹۵۲

شماره قبض ۱۳۲۳

مؤلف خود شیدی

تاریخ وقف خوار

مکان خرد ار استانبول

طول عرض گنج



مشاف
مظفر الدین
ماجا



عهد و اجازت
امیر سلطان ابوالسلطان
السلطان خاقان ابوالخاوا
الحاقاً از اولاد ارباب
در کتب معتبره



۱۳۱۹
فستق

مکتب
۱۳۲۳

مکتب
۱۳۲۳

كتاب في الفقه
 من النفاة العالم العامل والعارف
 الكامل في شرح احكام الشريعة
 النبوية والطريق القبلية
 الحاج ملا علي الخراساني

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سرادق كمال ايام ميرزا عبيد و حكيم
 زوف سائر العيوب باسنت و درج كاملين و
 كامل سكرهاي و شافع شافع معاصي است
 و استمداد بحوي الزمان طالع طالع جعفر و كاشف
 عطا او عين منور و فاعلي عالمي اعلا و عرو
 روح العالمين له الفداء و بعد چون باغوا
 سلطان معصيتي در غموم بلا و خصم ايوان
 و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر

انتشار

انتشار یافته و باعث خرابی ابدان و از بان مردم گردیده
 است تا صفای اهل ایمان گردیده و شیطان را می با آ
 نرا از آن هرگز بمان نمیبرد که مستی است بقلبان نوبان
 و بمضمون خبر اذا ظهر البدعة فليظهر العالم عمله فانه
 مبار که در کتاب منکم ائمة يدعون الي الخیر و یامر
 بالمعروف و ینهون عن المنکر بر هر کس که اصل
 خیر باشد لازم که در دفع آن کوشیده بر سر
 و بمنع فاهی باشند و آنکس که استطاعت بر امر
 نداشته باشد بزبان در ملاذات و تحریک این بینان باشد
 و الا بقلب منکر باشد و کلام لسانی را همه جا و اغلب
 جاها نشود و سایندن و بکلام کتبی همی توان انگار
 این عمل شیعی و انتشار دادن و از علنای معروف که

کس متعرض این مسئله کرد بید و بعضی هم که نوشته
 اند در این باب نوشته اند از کثرت انحصار و عوام
 فهم نبودن عبارات چندان مفید بنفصانه طند
 این محقر علی بر خود لازم شمرده و این مسئله از کتاب
 قرآن و ذاد و او و ذ و الف و الف و الف نام گذاشته ام
 که در دفع فساد و اصلاح عباد و تغییر بلاد فائده
 بخشد این رساله را امری که در ایندم بر مقدمه چند
 فقره و خانمه اما مقدمه در تخریب عبادت و بدانکه بعضی
 از جمله عادات خود قرآن و ذاده اند کشیدن دود
 بزرگ را بنفس و افساسی برای آن وضع کرده اند چنانچه
 در او آئین رسم شدن آن هم اکنون در بعضی بلاد
 مثل بنجار فلپان تشو دارند که کوزه کوچکی را سوراخ

کوچک کرده در کمر او و بود او نئی با سنجکام
 چسبانیده و سزان فی و ابد همان میگذاردند و
 ترنایک را با ترنایک نرم کرده بر آن سوراخ کوچک
 میچسبانند و با انبر آهنی را نیز در میان ترنایک برده
 بد همان میکشند و آن ترنایک در دوی میگذرد و نظیر
 فنز چیری ازان بد همان ظاهر میشود و دیگری
 که سوخت و ترنایک در آن شد یعنی با لب برود
 آن ترنایک در آن سوراخ میدوایند و باز با آنکه مثل
 اطراف او را برده و سوراخ جمع کرده و باز دوی دیگر
 میکشند و هنگامی که تمام شود حتی دیگر میگذارند
 و این زمانها بجهت تسهیل در اغلب بلاد غلیان
 چراغی رسم کرده اند و کیفیتش بهمان قسم است

مگر آنکه چراغی و قیله روشن میکنند و بر سر او
 شیشه مثل آب بگذارند که شعله یک منفذ مثل
 داشته باشد تا شعله را جمع کند و سوراخ کوچک
 فلپان از روی یک آتش سوراخ کشاد را بدندان
 گذاشته میکنند و فرق این دو آنست که در این قسم
 باید تکه کند شخص کشنده تا آفتاب از زیر شعله و عمل
 مگر یک کف او را بلند نماید و در این قسم ششم سهیل
 و زحمت آن هم اول بیشتر است لهذا بیشتر طول
 میکشد از آنچه کمتر کشیده میشود با این قسم و از این با
 که ضرر او کمتر میباشد و آساک برادر شغال است
 و قسم اول را منسوخ کرده اند و در هر دو قسم حقیقت
 بحسب اشخاص تفاوت دارد از نیم نخود الی و نخود و

زیاده هست کنند همام تفاوت از بند کشیدن
 بعضی در سه فلانی میکنند بعضی زیاده الی جهتها
 پنج مثال و زیاده و تمام اوقات بیداری و بعضی
 بیشتر میلا کنند و گرفتار جوهر شده اند و چنان
 که تر باک که کشیده شد و صفوی و لطیف بنفش
 جذب شد و فضله و جرمی از آن باسعات همان
 سبب است داخل اشوارخ شده در بطن انعمون میماند
 که که جمع شده و از آن میکنند و میجو شاند و از آن
 صفوی میکنند و نام او را جوهر تر باک میگویند و
 شیر افکر لطیف گذاشته اند و در واقع شیر افکن است
 لهذا که آنکه مدتها عادت بقلبان تر باک دارند
 از باب آنکه عادت است آنکه از کیفیت چندان

محسوس آنها نمیشود و از این جهت هم روزی بروزند و یاد می
 کنند در قلبیان پس بعد از عجز از یاد رفتن از بابت
 که کیفیت بردن یا وسعت نداشتن بیست و چهار
 ساعت مثلاً بیوه هر پیروز از مد و بعد قلبیان از نگاه
 قلبیان بسیار میکنند و شیره که شاید در میان ^{تریا} ماکها
 محسوس میشوند و فیه کراتی هم بجز هر انسوخنه
 گذاشته اند بلکه متذکر است که بعضی عمداً تراک را
 مقصد جوهر میوزانند بالانرا از همه آنها آنکه جوهر
 کشیدن اسباب آن شده است که بعضی در کان واکوده
 اند و با صطلاح از فن یا چراغ فرار داده اند که تراکها
 اینجامع میشوند و صاحبخانه بخدشات آنها مشغول
 است که آنها بر قلبیان او تراک میکنند که سوخته را

او نمایند و همین اسباب است که هر چه آنها و نوابیها
 دور هم جمع شده بعضی جوانهای بوالهوس را
 در دام پساندازند و علاوه بر ضلال اضلال
 غیر مینمایند و همین باعث زیاد شدن تریاک
 کش است بلکه در بعضی جاهها پاچراغها با جوهر
 بعضی میدهند که باینها مضموحه لاداخلین می
 انبهارا منع از ادخال در حال نمایند و بعضی از
 حالات و کیفیتان در بطریق اینها اله ذکر
 خواهد شد و همه اقسام از حرام است عسلا
 و شرعا و عرفا و ملة و دولا و دنیا و دینو با اگر
 چه اخر اشدر حرقه از اوسط و اوسط اشدر حرقه
 از اول است و لکن لاینمایر بین الاعدام و الشرود و در

حرمت از ادله است از کتاب و سنت و عقل و
 نقل فقیر اولی در رضا و شرب افیون
 بدانکه تریاک اسمش افیون است افیون یعنی
 مسیت است یعنی چرنا زنده و بیحال کننده
 و در درجه چهارم سرد و خشک است و مناسبت
 طبیعت مولات حیوة و طنداد و دیرهم او
 کشنده است و مخدر است منوم و بیخبر کننده
 عضود را و جاع و مسقط اشتها پس از شنیدن
 این قصه بدانکه خداوند عالم بفرستد کامله خود
 قلب امین حیوة قرار داد و متصل در جوش است
 و مثل چراغ که فیه دارد و دروغی در روشنی او
 با طرف خانه متفرق میشود خدا هم در کارخانه

انسان رطوبتی فرار داده و حرارتی که از حرارت
 بواسطه آن رطوبت بر حیوان رطوبت بان حرارت
 مشعل است بجای روغن و چراغ و نور خنقی
 بان واسطه از قلب باطراف متفرق میشود و خالص
 آن بفرس میرود و حواس پنجگانه آنجا است در اول
 سن رطوبت از حرارت کائوله است هر چه ^{بیشتر}
 میرود آن حرارت که در آن رطوبت تمام میکند
 بقیه برایش خود میزند و آن حرارت هم که کم میشود
 تا آنکه آن رطوبت تمام میشود آن حرارت هم خاموش
 میشود چنانچه چراغ بنام شدن روغن خاموش
 شود و مانند در پیرها فوت حرارت غریزی که میشود
 و حرارت غریبی ^{غریزی} میشود و رطوبت را آنها ^{است}

خود

و در طوبی غیر پیروز باد و محتاجند بجهت نوابک با
 بقاضی و نحو ذلک و هر چه زود تر از طوبی بحقیقت
 باید عمر زود تر تمام میشود و هر چه باعث نقصا
 آن در طوبی و اطفا آن هزارت بلعث بر کشد
 عمر است از اینست که گمانند که حرکات بسیار متبع
 میمانند و در تحت ملات شدید میکنند کارها
 شاقه میکنند مثل جمالهنا که بسیار گانه کار میکنند
 که عمر میباشند در غالب لهذا انها که همیشه در
 غم اند صاحب عمر کند که حرکات در خانه و نفسا
 زیاد دارند و گمانند که صاحب هم غالبه اند و
 بمقصود خود نمی رسند و میکنند و بسیاری در
 تحصیل علوم و کالات جهلاکت می رسند بلکه حجاب

مفرط و فرج مفرط اینها هلاکت میشود و خود
 تر یا ک طبعش برودنت که ضد حرارت است و حنا
 بیوسن که ضد رطوبت است و محقق و خشک کننده
 است در وقت کسپیدن صفوش بطریقه و در
 بخار دیشش میرود و بواسطه ریه بقیه باعث تمام
 کردن رطوبت غیر نوبه و خواصش کردن حرارت
 غیر نوبه است بطبعه لهذا اغلب تر یا ک کشته اند
 باز انداز که از هر یک آنها و قیافه آنها از گوش
 و کف دست و پیشانی و غیر آنها و از طالع آنها و هم
 آنها و ارحام و اهل بلد مثلا استنباط می شود که
 عمر خواهند کرد کمتر عمر کنند بلکه اغلب کم عمر میشوند
 و علامت کم عمری آنها در جوده آنها نیز معلوم میشود

از آنکه اعضا آنها از حواس حرکت با اندازه خود آنها
 می افتند و این مطلب هم قیاساً معلوم است هم بتجربه
 مضبوط است دیگر آنکه خداوند برای قلب انقباض
 و انبساطی قرار داده که در وقت انقباض هوای
 کثیف شده را بیرون اندازد و در وقت انبساط و
 شدن هوا را از خارج بخود جذب کند تا از هوا
 تازه درون آن بوده و غلیظ و کثیف شده و باعث
 پیرهگی قلب بوده بحال آرد و مزاج شو و تنگیم دهد
 و نهاد در بدن رکهای نند و قرار داده که هوا را
 از منافات بدن بیرون بکشند هر چه هوا لطیفتر
 است و تازه تر است و روح شادتر و قلب با انبساط تر است
 و از این باب است که اگر کسی را در خانه کنند و سرد

مسامات انخانه کنند بچسبندنی که هوا از خارج داخل
 نشود باندک فاصله که هوای صاف انخانه را
 بکشد بیرون و بیرون دهد نفس بر او تنگی
 می کند زیرا که هوای نجیب است که مزاجی کند ان هوا
 که هست کثیف شده بخار در خانی که از قلب ^{خسته} بیشتر ^{نماند}
 شده قلب قبول نمیکند و باره او را اولهند در
 ز پر جامه خواب نفس تنگی میکند و لهذا ماهی در
 آب که غیر جاری بود میپرد که بر ناظر مساوی میشود
 که گانه از آب الطبعش بر نمیدارد و سرش را از آب
 بیرون میآورد و لهذا است که بعضی منجورها آبها
 نشاط میشود و بعضی مرطابین و مستحضرین بعض
 ارواح بعض منجوران مناسبه این روح تبخیر میکنند

که بعضی اشپاء آنها را مشاهده میشود و اغلب در فصل
 بهار و کنار سبزه و آب روان و هوای خوب خوشی برای
 نفس پیدای شود و در هواهای منتنه خشکی و تیرگی
 و انقباض میاید و لهذا بوی خوش و بوی گاه گل
 مثلا سبب هوش آمدن است و لهذا در شرابها س
 شده بخار و آب ^{کرم} خانه و بیرون بردن کافور و بلبل
 در منع از طول دادن در بین ^{الخلا} و همین است
 سر این و بیا از باب تعفن هوا است هوا پیک از
 روی چغندر و اشپاء منتنه میاید قلب موجب
 امراض و قهیه است مثلا هوا ^{که کشیده} شود از
 دود پیر و با آتش و بعد عبور بر ترنک و بعد بران
 دوره فلان که از تعفن آن جا ^{مجلس} سبب ^{مناذ} پند

متنازیند و بعد بر آن عبور کند خصوص در آن
 خانهای کثیف و پاچراغهای کثیف و بقلب برسد
 و مدت آنها بر این منوال باشد البته باعث تریکی
 قلب میشود خصوص آنکه باید بشکند هم بکشند
 و بیک نفس حتی آنکه تریاکی عادت میکنند که قلبان
 تنبنا کو را هم بیک نفس میکشند و در قلبان را
 دودش مدتی در دهان نگاه میدارند و در دهان را
 بچشم میکشند و بعد که جرم دود در ریه و آلات
 و دهان نشسته میفود و در آنها میکشند و گذا
 تریاکی کثیر الانبساط پیدا کرده بدین شد و دیگر
 آنکه هر دود و دخانی که آنرا در دهان نیاند چه
 جایی آنکه مدت آنها باشد خصوصاً اگر محل با رطوبت

باشد لا محاله جرم آندردد و در اینجا بچسبند چنانچه
 خانهها باندک آتش سپاه میشود و چنانچه در
 قلبانتهای تنها کو باندک زمانه مردم و دست
 میشود با آنکه در آن از میان آب عبور میکنند
 و این مطلب در چهارمها ای ترکیبها خوب مشهور
 میشود پس البته جرمی از آن در قلب هم حلقه در می
 در پی و صد میشوند اگر نبود حرکتهای زیاد
 و دروغ و شپری خورده که ترپاکی البته بزودی
 خفه میشوند و مبتلا با امراض بد میکنند
 لکن در اعضای جوف کم کم انجم میمانند و بالاخره
 البته مضر و دیگر آنکه در پی جسمیت صاحب
 چشمها و مسامات که ان بخار آتیه که از معدن بسید

طنج دوم و از قلب بسبب طنج سوم بسینه منباید
 و در طوبات فضلبه میشود انهارا ریه کم کم بخود
 بر میچسبند که همه با هم جمع نمیشود که اگر جمع
 شود امراض ریه و سینه و جنب پیدا میشود مثلاً
 ذات الجنب و بر سنام و ذات الصد و ذات الریه و
 ذلک پیدا میشود و در کتب دیگر آنرا که جرم متخلخل
 ریه متکاثف و رطوبت ریه را جذب مسام او را
 تنگ و او را خشک میکند که آن طوبات مجرم آن
 فرود رود و با این جهت آن طوبات کم کم جمع میشود
 و چنانچه سابقاً معلوم شد که هر چه رطوبت اصلیه
 کم شد و حرارت غریزیه کم شد رطوبت غریزیه زیاد
 شد و حرارت غریزیه مستولی میشود پس بسیار

از آنگونه امراض پیدا میشود و لهذا اغلب دیده
 شده که تر با کبها با اینگونه امراض مرده اند بلکه تر با
 بیمار کم است که مبتلا شود بمرض سپهر و جنبه
 خصوصاً در پاره شود بلکه بگرفتن گشته است و
 اغلب بخواب زودی باین گونه امراض مبتلا میشوند
 مگر نادرا کسی حرکت با وی داشته باشد که با نوب
 انوطوبات بمرق با نخود لک تحلیل رود و از آنچه گفته
 معلوم شد است که چگونه است تر با کبها او از آنها
 خراب میشود باندک زودتی اگر چه بیمار خوش
 باشند و ان گردش که در او از مبد دهند بجهت
 اعضا صد و پرتو است و با سانه بد دهند دیگر
 آنکه بواسطه کند شدن روح حیوانی حرکت از اعضا

و حواس اعضا که می شود و لهذا دیده شده کسانی
 که بسیار خوابان بوده اند بسبب تیراکی چنان در پرزاه
 و گاهل می شوند که گانه تغییر کرده اند و دیگر آنکه
 نمود در بیدار و هم سمن و چاق شدن لا محاله
 بمصوره و مغیره و مشجه و ملسفه است اینها هم
 نشوند در مولود مگر بعد از کار کردن غاذیه و غاذیه
 چهار شعبه است یک خاذه که جذب غذا کند در
 معده از راه فم و در باقی بدن از کپاوس و کپوس
 و دم و جذب حرکتی است و حرکت محتاج است بخواب
 و دیگری فاسکه که غذا را نگاهدارد تا قوی هاضمه
 کار خود را بکند و نگاه داشتن غذا بجمع کردن
 معده است لیس خود را بران و آنهم حرکت است

دیگرها صفتی که غذا را طبع کند معلوم است که
 این محتاجتر است بحرکت از آن دو و دیگر دافع که
 زیادتی را ببول و ثمل و عرق دفع کند و این هم
 حرکت است که هر چهار را حرکت خدمت میکنند
 و هرگز اگر رطوبت نباشد غذا نفوذ در اعضا ^{نکند}
 و بعد متشکل نشود تا شبیه باعضا شود و بخت
 شدن هم بدون رطوبت نشود که اگر چیز پراختک
 در دهن روی آتش گذاری بسوزد نه طبع شود پس
 معلوم است که همه این قوای بناییه موقوفست
 بحرکت و حرارت و رطوبت و خداوند برای هر جزای
 با اندازه حاجت او و رطوبت غریزیه و حرارت ^{ده}
 و معلوم شد که تر با آن کشیدن باعث تحفیف آن

و اطفا. اینست پس معلوم شد متر اینک خرابتر ^{کند}
 غذا خوردن آنها کم میشود و چراغ رنج آنها همیشه
 و اغلب با بیوسته شباهت فضل میکند و چراغ بسیار
 منال میباشند تا کاری میکنند و بسیار زود میزنند
 و در پرورش و وضع میزنند و فضلات آنها مثل شکل
 باران و کوچک و جدا جدا میباشند و خشک ^{کند}
 هو معلوم ^{بالتفاس} قوییم چرا چندان مثل بقا
 حال خودشان اقبال بر طعام نمیدارند چرا در وقت
 خوردن گانه بزور درها ترا میچسباندند و بزور لقمه را
 بلع میکنند همه نسبت بحال پیش خود اگر چه نسبت
 بشخص کم خور زیاد خورد باشند چرا در غذای آنها
 هضم میشود و چرا در برتر ناخن آنها میزدند و برتر

موفهای آنها بلند میشود و ناخن آنها بهم کشیده
 میناشد مثل ناخن اموات و چرا هرگز چاق نمیشد
 و روز بروز بولای غریب آنها مافزاید و چرا وزن آنها
 سبک میشود که قلبها امالی میشود و خشک لهذا
 مبینی تر با کبر که در اندک مدتی مثل کسی میباشد
 که مدتها بر عروق مینالیده و دیگرانکه چون
 در خارج بار و با این تولید دم کم میشود زیرا که ^{آنرا} حرارت
 و رطوبت است دم که اصل گوشت است بقدری
 مانجمل با آنها نمیرسد و روز بروز بولای غریب میشوند
 و سبب طراوت و تغتم و سرخ و سفیدگونی است که
 بسبب سفیدی پوست و سرخی خون و گوشت شخص
 با مضارت میباشد و در تریاک کش رطوبت کم و حرارت

که میشود لهذا میبینی که جوانها بسیار خوش صورت
 و چاق و سرخ و سفید بانند که زمان کشیدند تریاک
 بسیار چهره میشوند و لاغر مثل ناقهین و صورت
 بتراشید و پرمرد و از کار افتاده و کوناه و
 نار یک دکانه بزمین فرو میروند و جوانهای بیست
 و پنج ساله و بیست ساله دیدم که تریاک مبتلا
 شدند و بعد از آنکه با اشخاص بیست و چهار سال
 شب میشدند و اینها چیزها نیستند که همه کسی
 میبینند ^{مفهمند} هر کسی تریاک را ببیند بانند که انسانی از
 صورت او میشناسد که تریاک است چنانچه خودم
 بمحض دیدن تریاک را تمیز میدهم بلکه دیدم کسی را
 بحالت بسیار خوب و بعد از یکماه او را دیدم وضع

دیگر که از دیدن او فهمیدم که ترپاکی شد بجهت
 کردم گفتند با ترپاکیها منتهی شدند و هر چه
 گاه میکند شاعر گفته در وصف آن دستم
 درستان اگر باشی شوی چون پیرزال کمتر از بوی
 شوی باشی اگر چون شیر نو و دیگر آنکه کشیدن
 ترپاک اسباب خلل و فساد در جمیع ضروریات
 بدنست اما اکل و شرب که معلوم شد و اما حرکت
 و سکون پس در این امر حرکت با اعتدال نیست
 بجهت حرکات بدینه و نفسانیه که در کشیدن او و
 توجه بکشیدن او و اخفاء او و امثال ذلك هستند
 پس مفاسد حرکت مفراطه و سکون مفراطه هر دو
 در آن و اما هوای که از ضروریات است که معلوم شد

بجهت کشیدن حرکات
 و طوین سکون
 با اعتدال نیست

كثافت هوا، محیط باد و اما استفرغ و امانك
 پس معلوم شد كه همه از اعتدال خارج ميشود و اما
 نوم و بقطه پس از بابت آنكه قوت طوبت باعث ك
 نوم است و بقطه هم هم اس بحركات بدنیه و نیت
 لهذا تر با كنها خواب غرق نمیدارند مثل ناهمپز
 و از این باب هم وهم از باب لغری و بعضی بخار
 قلب و كم خواب هم ميشوند نسبت بباقی خود وهم
 در حال بیداری بیداری كامل نمیدارند بید
 کند حرارت و بطور روح از انفعال و انبساط
 بخارج و لهذا تر با كنها در اغلب كنجند و سن
 خصوص قریب بوقت غادت پس نه نوم باعث ذال
 دارند و نه بقطه و نوم زیاد باعث غلبه و طوبت

فضلیه میشود و درین جلد بسبب توجه روح
 بیاطن و عدم توجه او بظاهر و لهذا درم میآورد
 و بقطه زیاد باعث تحلیل روح میشود و پیوست
 و معلوم شد که مفاسد این دو در تریاک هست
 و دیگر بدانکه خالص روح حیوانی بدماغ میرود
 و اینجا خداوند سه کاسه خلق فرموده از پیش سر
 بطرف پشت در اول و ابرو اول قوه قرار داده
 که هر چه چشم و گوش مثلا ادراک میکنند باو
 میرساند و او ادراک میکند لهذا خوابند اگر
 چشم باز باشد نمیپندند و هكذا باقی حواس
 ظاهره و در آخر آن طبقه خدا قوه قرار داده که آنچه را
 حس مشترک ادراک کرده او را حفظ میکنند برای

وقتی بکراسم آن خیالت در آخر طبقه دوم
 قوه ایست اسمش واهمه است که در آن معنا
 جزئیته میکنند و میدهند بخزان خود که قوه حاکم
 حافظه است که در اول بطن سوم است و در وسط
 این چهار که اول بطن دوم باشد قوه ایست اسمش
 متصرفه و متخیله و متفکره که از هر دو طرف میکند
 و با هم ترکیب میکند مثلا میگوید بدید خونیت
 ز بدید از طرف خزانه حس مشترک بردارد و خونیت
 از حافظه و مرکب میکنند این قوه نه در خواب نه در
 بیداری از صورت بیند که فارغ نمیشود گاه دیدها را
 و گاه تر استبدادها و از جا و دماغ دو عصب با این میان
 بدو چشم یکی از طرف است آمدن بطرف چپ و یکی

از چپ بر است و از دو چشم می بینند و دیده هر
 دو چشم در یکجا جهت می رسد لهذا یکی می بیند
 نه دو و این چشم اگر عیب کند نور چشم دیگر زیاد
 میشود و از پشت سر آید و دو عصب می باید بقله
 برای تحریک عضلات چشم و از او ساطد مانع دو
 عصب پائین می آید و اندک کر پائین آمده هر کدام
 دو قسم میشود و یکی از آن چهار میشود یکی
 فرود آمده با حشا در ز پر حجاب می رود و یکی را ذکر
 خواهیم کرد زیرا که متصل بد دیگری میشود و یکی
 می باید با اعضا وجه بنام و صدغین و حاجب و
 جفن و جبهه بانف و بدندانها و لثه علیا و شفه
 علیا و یکی می باید با ^{پستان} سنان سفلی و شفه سفلی و

از عصب بگردن میاید بچنگ و از جزء مؤخر دماغ
 عصبی میاید بدو گوش و باز از پهلووی آن زوج
 عصب میرد بدو سه قسم میشود فنی آمده مد
 عضل حلق و لسان میکند و فنی بیکت میاید
 و فنی بچنجه آمده و پائین میرد بقلب و ریه و ریه
 و شرانین و اعشبه صدر و حجاب زوج دیگر
 از بین دماغ و نخاع میرد و اکثرش بعضل است
 میرد و بقیه اعصاب متفرقه در ظاهر بدن میرد از
 طرف نخاع میرد و در بدن منتشر میشود و نخاع
 از دماغ است و صل بدماغ است بالجمله
 جمیع قوای ظاهره از بصر و سمع و ذوق و شم و لمس
 و قوای باطنه از حواس مشترک و خیال و متخیله و تخیل

و حافظه و شوقیه و شهوانیه و غضبیه کلها منبع
 آنها در مانع است منبع روح نفسانی که در دروغ ^{منبع}
 قلب و حرارت و در طوبیت غریزیه است معلوم شد
 که شریب افنون باعث نمود حرارت و کم شد رطوبت ^{منبع}
 و این هم معلوم است که بغلبه حرارت با برودت
 یا رطوبت با پیوسته بر اعضا در مانعی قوای مختلفه
 میشود مثلاً آنها که رطوبت بر بطن مؤخرانها غالب
 میشود اگر چه زود قبول میکنند اما حفظ نمیکند
 حافظه اش کم میباشد و هکذا اگر بپس غالب داشته
 باشد زود قبول و ادراک نمیکند و لهذا اغلب کند
 ادراکها با حافظه و کم حافظه ها با ادراک میشوند
 زیرا که باعث سرعت قبول تشکل رطوبت است و

معلومست بقیاس و تجربه و اتفاق که بسبب توان
 کشیدن رطوبت در مانع که میشود و برودت غالب
 میشود و روح صالح متضاعف نمیشود و اعصاب
 بهم میآید و حرکت آنها که میشود و از این جهت است
 که تریاکیها مثل چرسبها قوی حرف زدن آنها که
 میشود و هکذا قوه شتم مکرر را و اول امرشان که
 بسبب اندک کم شدن رطوبت شاید گاهی شود که
 تیز زبان تر و پر شامه تر شوند و لهذا است که در این
 آنها را که چشمهای آنها نسبت بسابق آنها خورده
 کوچک میشود و بگردد و زبان آنها اندک کوچک
 میشود و چشمهای آنها بزرگتر از سابق بهم میخورد
 و گویا بگردد و شامه ^{انها}های بهم کشند میشود

و کردن آنها بار یک میشود و ادراک آنها کم میشود
 که بسیار مشکل است زیرا که بعد از تو با کسی شدن
 مسئله مشکل نخواهد بود بلکه مثل همین مسئله
 بهمین مندرجی کم میشود که در کتب نقل میگردد
 که تو با کسی ابراز اینچنان امید و تو با کسی طلب کردند
 یعنی نبود کم کم وقت تو با کسی شد بکساعت نشسته
 که گریستند تا بحال شد امر کردیم که قدری کثافت
 میان قلبیان تنبک و سرور را با جرم سوخته تنبک
 و با قلبی تو با کسی پیدا کرده جبه کردند و صد اوردند
 بیکر تو با کسی یکبار چشمه را کشود و گرفت و بخلق انداخت
 و بعد از آنکه بحال آمد که معلوم میشود که خیلی
 آنها هم بیرون میشود و همه ما جهت است که

تدبیر آنها که میشود بلکه حوصله این را نمیدارند
 که مدتی در امری فکر کنند نه در امر دیگر بنابرین و
 خواب هم کمتر از سابق خود میبینند و کوشش آنها
 گران تر میشود مگر در اوایل امر که گاه هستند
 گران تر شود و سبب اینکه تر باکی قوی محفوظ
 در آنها که میشود و نقل آنها که میشود با کم میگرد
 و میل بزن اندک میکنند با کمتر از سابق و منفی آنها
 فتور پیدا کرد کاشم و در این که اولاد آنها اغلب
 کوچک و کم بنیه سپاه چو در میانند و در عدد
 ادراک آنها با کمی ادراک آنها صورت حسرت
 بسابق خود و عدم اینغات قوی شوق و مشهوره
 آنها یکی همانست که گفتیم که اعصاب که آتشند

حرکت عضلات و اعضاء بهم مینابند حرکت همیشه
 و معلوم شد که حرکات نفسانیه و بدنیه هر دو
 در آنها کم است بسبب بلبس و برودت یکی آنکه
 غذا با اعضاء کم میرود و تولید هم صفا کم میشود
 در آنها چنانچه ذکر شد منی هم از دم صفا است
 لهذا تولید منی در آنها کم میشود که مبدء و منبع
 ندارد و دیگر آنکه کثرت هم آنها در شب و روز
 بترتیب کشیدن و لوازم است کم با مورد تسلط توجه
 دارند لهذا مولد بسبب کمی دفع منی از عادت تولید
 منی میافند چنانچه هر کس مدتی ترک جماع کند از او
 نباید جماع و منی با کثرت ابد بحسب اشخاص و یکی بحجت
 آنکه قوه در آنها کم میشود چنانچه معلوم شد که ادراک^{سارواک}

از قوای و طایع است پس حسن را و لوازم آن امر را
 چندان مثل سابق ادراک نکنند لهذا قوای باعث
 و شوق اعصاب و عضلات را حرکت نماید و در
 خیال آنها کند میباشد و لهذا دیده شده که
 کسیکه دو سه روز را جواب میداده بعد از عادت
 تر باک بکزن او را زیاد بوده چنانچه شاعر گفته
 هو و جنت و آغوش اگر خبندشی من تو را عیب
 نه از جا جیند اصلا ذکر نکر همه آنها که گفتیم
 اگر کسی غیر تر باک را ببیند بعد مدتها ببیند و بعد
 از تر باکی شدن او او را ببیند بفهمد خود تر با
 شاید درست ملتفت نشود مگر در آینه نکر بجهت
 آنکه بیکیار تغییر نمیکند تا خود او بفهمد با کسیکه

همیشه با او است مثل پیر شدن که خود انسان ملتفت
 نمیشود مگر حال خود را قیاس کند با مدت نهضت
 گذشته و لکن کسی که تبیند کسی را و بعد از ده سال
 مثلا او را ببیند بفهمد که پیر شده و لکن اثر تریاک
 مدت زیاد نمیخواهد ششماه بلکه اگر کمتر بپزد
 پیش از مبتلا شدنش تریاک و باز بینی تا بعد از
 یکماه از تریاک کشید او اثرش معلوم میشود
 خصوص هرگاه زیاد بکشد باشد بعضی مقلد
 دیگر از تریاک در ضمن فقره های دیگر این کتاب
 ذکر خواهد شد و اما منافعی که تریاکها از برای
 آن ذکر میکنند همه از باب آنست که میخواهند مصلحت
 غیر باشند و رفیق از برای خود پیدا کنند مردم را

هم شکل خود کنند که ندک خالشان کثر باشد
 مثلا دندان کسی درو میکنند بگویند بنا چند
 قلبنانی بکش او هم میکند بسبب نخبه پرو و بچرخ
 کردن تنگین درو میکنند یا بعد از درو میناید
 بیشتر و هکذا تا چند درو میکنند بعد غارت
 میکنند و هکذا کسی اگر سرش درو کند باشکست
 و هکذا اولکن معلومت که همه آنها از یاب است
 که عضو را خرد و بچرخ میکنند درو و این جمله
 فوراً تنگین میکنند و قدری هم چنان اوارام میکنند
 و طبیعت را متوجه کشید میکنند چندان درو که الم
 نمیکند و لکن آنچه بچرخ به رسد و بقیاس معلوم
 شود و هر جا طبیب خاذاقی بوده گفته است که کشید

او هیچ مرض نفعی ندارد بلکه ضرر دارد علائق بر
 مضار گذشته که تجویف طوطی خلط کرده و او را
 تکلیف میکنند غلیظ و متحجر که بعد هم چاره او مشکل
 باشد با چاره نشود بلکه امراض بدتر آورده مثل
 خراج واکله و دیبله و جرب امثال ذلك و مناکه
 ندیده ایم و نشنیده ایم که کشیدن توباک قلع ماده
 هیچ مرضی را نکند و در اوقات باجمعی توباک کش
 شدند که توباک کشها با آنها میکنند که کشیدن
 توباک نافع است و کوباهر که گفته بخبال قبض و تجویف
 آن بوده که گفته و لکن چه پند توباک کش در سال
 گذشته مردند بلکه نسبت بعد توباکها غیر توباکها
 از آنها بیشتر مردند بلکه نشنیده ایم که توباک کشی را

و با بکسر و خوب شود و بسیار دیدیم از غیر تریاکی
 که و با آمدند پدیدانها را گرفته و افاقه شد و شاید
 کشند تنباکو بی نفع نباشد بخواهی و باقی و اهل
 تریاک قیاس کرده باشند بر آن و میگویند تریاک کشی
 که اثر زهر دارد و عقرب کثیر بر تریاکی اثر میکند آب دهان
 تریاکی قاتل آنهاست و اینها همه فریبی بگرفته شاید
 بسبب تخفیف و نخدیر که تراحتاس شود الم و آب دهان
 هر انسان کشند آنهاست خصوص در اول صبح ناشنا
 و اگر خاصیتی در آن باشد همان بعین بل اقوی در قلب
 خوردن او هست و چون مضار کند شده و بر فرض این
 گونه منفعت غایب نماید همیشه و مزایای زندگی کند که
 اگر وقتی بر مزایای عبور کند از تعفن او متاثری نشود

و عادت می آشته باشد خود تو را ک و مضار گذاشته و
 اینده آن از صد نفر بدتر و از هزار مرض لاغر کنند
 تر و از جذام و برص و شجره و امثال ذلک بد
 هبتت کنند ^{و با} طاعون حاضر است که میلهک
 جسد و جان و عقل و ایمان و اعضا و جان و
 مزبل حیوة حیوانت ^{فکر کن} ^و ^{مرد}
 حرمت تو را کتشد بدلیل عقلی و اتفاقه
 بدانکه دو حکمت و سبب است المذنب مقرر است که
 آنچه خلاف انتظام عالم و مورد فساد بنی
 آدم است بر بنی حکیم لازم است بخی از او و
 معلومست که هر بنی آنچه مورد اختلاف نظم
 بوده و باعث فساد بوده منع نموده مثل تجریم و نفا

وقتل نفس و مسرفت و آنچه مورد تندی بوده است
 فرموده مثل اجتناع و تکبیر و مودت و قرض و
 معاملات و امثال ذلک و بلاشک این امر باعث
 خلل در مکاسب ناسر و افتادن از کار و اغلال
 الفت و مودت است معلوم است آنچه بر بدن عقل
 و فاسد کنند قوی و مضر بدین و قوای بدن و
 روح و قوای او است منوع است زهر شریعت
 چنانچه خوردن کل حرام است خوردن سم حرام است
 و غذای مضر خوردنش حرام است و غذای مسکر
 و شراب مسکر حرام است و خواه اهدا مدد در فقره چهارم
 و خاتمه اخبار مناسب این مقام و مسلم است مضنا
 تر باک کشید چنانکه گذشت و دیگر آنکه در مورد

شبهات حکیمه نزد اخبار و بین احتیاط واجب نزد
 اصولیین که قائل بر آنند احتیاط اولی و اصل
 نزد اصولیین هم دلیل چیست دلیل است و خوا
 آمد اخبار و آیات در این باب پس اصل از میان
 رفت قول اخباری در این مسئله معارضه شد
 باخبار علاوه بر آنکه کوچکیم این از امور است
 که جمیع عقول مستقلند بجزمت بدی آن و اگر قیاس
 اصولی صحیح بودی پس حرمتش بسیار ظاهر میبود
 چنانچه از فقره چهارم این کتاب استنباط خواهد
 نمود و بالجمله بر فرضی که کسی قائل بشرع الهی
 هم نباشد مسئله حرمت این را تصدیق دارد
 چنانچه طبیعتی و در هر بین اگر مبتلا نباشند

بدی واذغان دارند و منع از انرا لازم شمرند

پس در واقع اتفاقست بحرمت این مسئله و نیز که

نزد اکثر اهل سنت که کل دخان حرام است و نزد

اخبار بین شیعه که معمول به حدیث اشوک

دینک فاحتظ لدینک و حدیث دمع ما یرسبک

الی ما لا یرسبک و حدیث فارجه حتی تلق انانک

و نزد اصولیین که قائل یرانند که حرمت القاء بخلدک

و اسراف و افساد نسل و قطع عمر و تشویه خلق و

خلق و موجب ترک صلوة و صوم و محرک بر سر قیام

با جماع حرامت علاوه اند که احتیاط اینجامعند

با اشارات کتاب و آثار و معتدل بعلل وارده در اخبار

و ترک او موجب مفاسد بیشتر است پس اتفاق

برین و بنام عدله باید اجماع صحیح باشد باینکه هر کس

و نواحی ما تحقیق نباشد زیرا که هر کس از علما
 متعرض این شده امر بحیثیت توره چنانچه از ^{جلیج} حاکم
 میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله تعالی و جناب
 شیخ زین العابدین رحمه الله و غیرها مر و نیست
 دیگران نشینده اند با سکوت آورند بلکه بالاتر
 از این ما ادعا میکنیم که حرمت این امر جلیج
 طبع است بجدی که منکر می نماند بجهت آنکه آنها
 که با خبرند همه در مدامت با الغر دارند و آنها که
 ندیده اند بمحض اینکه با و یک تر با کبر ایشان ^{هستند}
 و تفاوت حال او را ببینند میگویند لعنت بر اینکار
 و خود نیز با کینه در عین آنکه ابد بحسب دولت در ^{پروا}
 نیست کسی متعرض اینگونه اعمالی که منافی ممالک است

نیست و لو ملاکت و عتد و انتی ملت هم چنان
 فوقی ندارد که امر و نهی دان تواند نمود ما بزور و ترویج
 دهد و کسی هم زیاد و در پی قدح و بوج انما نیست
 مع هذا نقد که تو با کپها سعی دارند و اخفاء
 تر باک شرابها سعی ندارند با آنکه متعریف شراب
 هستند مردم و عتد و هم تر باکی را بگویند تو
 میکشی تا میتوانی اخفاء از غیر تو باکی میدارد و
 اگر جانی ایراز دارد محض آن خواهد بود که رضی
 برای خود پسند کند با وقت تر باک او خواهد بود
 و چاره فرار نخواهد داشت بعد در مرض ایراز خوا^{هد}
 داشت علوی بر آنکه هیچ تر باکی نیست که در تر باکی
 کشید خود متعذ^ر بمرض یا بخود لکن نشود مثلاً

میگوید چشم خرابست میگویم با او اهل سر دم دارد
 میگرد تو با کبها آمدند که نفع دارد کم کم مرا ترا که
 کردند حال نمیتوانم ترک کنم و امثال ذلك اذا عذبت
 و از هر ترا که بپوشد در مقام انصاف میگوید هیچ
 نفع ندارد بجز ضرر و بد بلائی است و هر ترا که میگوید
 من میخواهم ترک کنم باشروع کرده ام بترک کردن
 و امثال ذلك و در مجموعی که می از ترا که
 بود و هر محترمی از ترا که گفت من ترا که میگویم و در
 بشماها بگویم ترا که نیست که خود را لعن نکند چه
 عیب استدلال بر حومت میکند چاره نیست و دیگر
 آن افتاده اند خلاصی ندارند و در میان نجاست خود
 عوطه میخورند و نمیتوانند بیرون آیند و دل دعا

کردیم که خدا پا او را از این بلادها کن بجهت این

صدقش **فَقُرْآنُ سُورَةِ حُرْمَتِ كِتَابِنَا**

تو با آن بعمومات این قرآن و آن چند است این اول

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا یعنی ادب

کثرت رحمت حق بشما شمار الهی میکند از این که خود را

بکشید و بکشتن بپندارید تا بدین شما و اینان شما

هر دو بنماید و قیمت این **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا**

یعنی حرام است بر شما که خود را بدست خود بکشد

اندازید و خود زاد و کارهائی گرفتار کنید و بپندارید

که مورد هلاکت بجای خطر و محل ضرر عظیم باشد و

از اینجهت است که ^{رسید است} حرام است بکنفرید و این امر خود را در

مقام جهاد در میان جمعی اندازد که مظنه هلاکت

او باشد و اگر آب وضو نداشته باشد احتمال بد^{هد}
 که در عقب قلب است یا پیش داشته باشد مظنه
 عقلانی باشد که دزدی نکین بوده او را بقتل
 رسانند حرامست و در اگر مظنه آن باشد که شبری
 در عقبش نوار است که او را میدرد و حرام است که برود
 و غذائی که مظنه سم است در او و هکذا غذائی که
 ضرر دارد و حرام است خوردن او و هکذا هر چه از
 اینگونه امور باشد حرام است مسلم است که کشیدن
 ترپاک مخاطره و القاء به هلاک است از باب که کردن او
 عمر را و از باب مورث شدنش مرضهای مهلکه را
 و از باب آنکه ترپاک بعد از عادت کردن هر روز و زعفران^{کش}
 بوقت ترپاک او کثالت برای او میباشد و کم کم اعضا

او بدر در میناید و آب کتف از چشمهای او میناید
 شاعری گفته در وصف او بگنجان کرد پر کرده
 وعدهات سواشوی از وفور سرفه و جھارزه و
 چشمان تو دست بیحال میشود و کم گشته
 او زیاد میشود بحدیکه بنجبر میشود چنانچه در
 حکایت کثیر نقل کردم و شده است که بپوش
 میشود و میبرد و خوف مرگ در آنوقت دارند
 تر با کبها بلا شک و این خوف مخصوصا در سفر
 بسیار اتفاق میافتد و دیگر از باب آنکه بعض
 امراض دیر و صد است که در تر با کی چاره نمیشود
 پس انداختن بتهلکه است از باب آنکه شده است
 که در بعضی باندک مرض وقت تر با کتف است از جگر

نرسیدن ترپاک و نمیتوانست بکشد از باب است
 شدن و از باب مرض و باین سبب بحال میشد
 و گاه هست که میبهرد و با مرضش شدت میکند که او را
 میکند مگر هر گاه دیگری باشد که دود ترپاک
 بخلق او کند کم ^{تا آنکه} کم بحال آید و انهم بسیار صعب است
 زیرا که اغلب دندانهای او بجهت میاید و اینها همه
 اتفاق افتاده عجب است که حیوان خانه ترپاک و
 بچه که در آن اطاق باشد کم کم بنماند و دست
 با و بکنوع غارتی پیدا میکند که نقل کرده اند که
 غارتی شده بود و میآمد در خانه که بود ما غش
 و آنوقت که میرسد کم حال میشد ابه ^{رما} سووم و چها
 و پنجم کلواد اشروا و لا تیرفوا و ابه ان المبدین

كانوا اخوان الشياطين که نهی است از زیاده روی
 و بیهوده خرجی و اکل و شرب غیرها و ایه و اتوا
 حقه يوم حصاده ولا تسرفوا انه لا يحب المرفرفین
 که نهی است از اسراف حق و راخیار و رسیدن که اما
 منع کردند غلام خود را که دو دستی در سرخوس
 بنا ندهد عطا کرد و رسیدن که اگر بگویند ^{بچنین} مگر
 که صاحب صد است و دونه دخل دهد باقی را او کاش
 تلف کرده و حساب بکشند از او و شک نیست که
 تو بآن کشند باعث اسراف انداختن مال است که آنها
 که اندک عادت دارند شبی نیم مشقال تو بآن باز ^{دم}
 مثلا باید بکشند مخارجی دیگر در مثل روغن ^{سب}
 و اسباب چراغ و قلیان تنباکو و نوعی هم هست

که آنان هم که ندارند چای خود میپوشوند چای آنهم
 خروج آورد و در بین ترپان کشید آنچه های خوب
 میل میکنند از قیل کتمش و حلوا و نبات و نقل و
 خرزبه و آنکورد و باقی چیزها حتی آنانکه ندارند باید
 از هر جا باشد و لود زوی زاه اندازند که کار زاه
 بپزند هر چه میشود بعد نبود و معلوم است که
 آنانکه ندارند شیء بقران علاوه بر خرج متعارف
 بسیار زیاد و بیت خصوص کبراکه روزانه کار
 میکنند اجرة بیم قران میبگرد و شخص دارند همسان
 اندازه خرج زیاد است که نقل کنار ترپاکش باید
 نادر باشد و لا محاله بدارند ها جمعی ملحق میشوند
 و در مجمع اسباب تنقل زیاد خرج میشود علاوه بر

پنجالوم

آنکه چنانچه سابق گفته است میشوند و کم در پی
 کار و بار میروند و مال آنها را گذاشته میشوند که در
 پی آنها و زیاد کردن آن نمیتوانند بر اینند و انهم
 که مینا حفظش از تلف خود دور نمود نمیتوانند کرد
 چنانچه میبینیم از حال آنها لهذا تر با کی نیست که
 مالش زیاد شود و اگر چه مینا یعنی مال داشته باشد
 بلکه اغلب مغلوب و پریشان میشوند بلکه مشرکان
 متوکل و ابدیم که با مذکوراتی تمام شدند پریشان
 و انا آنکه بالکل تمام میشوند در بعضی از بابها است
 که کسی دیگر دارند مثل پدر یا پیری که در پی ملک آنها
 باشد و عقبی را بیاورد و با از باب کثرت مال آنها
 که بزودی معلوم نمیشود و با از باب آنکه بسیار میکنند

با عادت ندارند و بالکل دست از کار نکشیده اند و
 گاهی در فکر معیشتی هم مینباشند و لکن با همه این
 وصفها آنچه ما دیدیم از دارنده و ندارنده هر دو نشان
 احوال شدند ^{بسیاری} زیرا که ما را تمام کرده ^{گفتند} با و
 انما الخاوشتر فاجه شد گفت فلان قدر لود مست
 و پولهای سفید و زرد و جریبهای زمین از سوزا
 بقدر سوزن بضررت و بیرون کردم و همه را با آتش
 تر باک سوزانندم و با لذت از من برنمیدارد این
 ناجر و وفا و نقل کردند مؤمنین که از عباس نامی
 قصاب شنید بودند که گفتند که پانصد تکه را از
 سوزاخ با درین قلبان بیرون کردم که شاخ هیچ کدام
 در آن کبر نکرد ^{ششم} ایا اینکه دلالت دارند بر معنی

معنی

انا که بعد از حمد و خدا می کنند و خواهد آمد
 در فقره بعد که آنها هیچ یک از حمد و خدا برانند
 در دست بخاوردند و ابات بگرفتند که دلالت بر
 میکنند مثل ابه صلوٰه و آیه نحر که منصوص العداست
 و باقی آنچه در فقره بعد نیاید و اگذار کردیم تقصیر
 آنها را بفقره بعد و این صورت نه از راه قیاس بود
 بلکه از باب عموم آیه و شمولش افراد خود را و این هم
 فرقیست از آن **فَقَرَّةٌ جَهَامٌ** در حدیث که
 مستنبط اند از کتاب و سنت بر شریکین و آن
 از چند امر مستنبط است اول از راه صلوٰه است که
 بدانکه محافظت بر نمازها واجب است که خدا فرمود
حَافِظُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَ تَرِبَ لِي مَن يَتْرُكُهَا

نماز داشته باشد بجهت آنکه اغلب آنها دو وعده
 عادت میبندند اول شب و صبح یا دو وقت بکر
 و بعضی از اول شب تا ترتیب صبح و خود توبائی اگر انصاف
 دهد میگوید که فریب بوقت توبائی که حالت بسیار بد
 آنها را رخ میدهد که حوصله نماز ندارند و بر فرض
 که از ترس یا عادت بکنند از روی کسالت پیش خود

و بی القای نماز است و خدا فرموده لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ
 وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ أَوْ بِهَيْبَةٍ كَمَا كُنْتُمْ خَالِدِينَ
 وَتَسْبُدُونَ كَمَا صَلَّوْا بِرُوحٍ غَافِلَةٍ أَوْ نَسُوا
 كَمَا كُنْتُمْ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَا يَشَاءُ اللَّهُ
 لِيُضِلَّ الْقَوْمَ إِنْ شَاءَ إِنَّهُ عَاطِلٌ
 غَافِلٌ
 و کسی که صلوٰه بدون القای صلوٰه نیت و اما وقت
 کشید پس معلومست که نماز نیک است اغلب توبائی
 صبح خوابیدند میباشند چنانچه همه مردم از بعضی
 کتاب که توسی از مردم ندارند میبینند که هرگز

صبح تا چند ساعتی از روی بیداری نباشند و آنچه

معتقد حقیر است آنست که اگر تو با کسی صد هزار قسم

بجو رد که نماز صبح پنج سبب آورد و نباید شنید مگر که

باشد که او ابله عادتش باشد یا گناه گاهی باشد یا

بتکلف نوعی کرده باشد که در آنوقت در آنجا است

باشد و دیگر آنکه ترغیب در اجزاء بر اول وقت ^{باز} بسیار

رسید بحد که رسید که اذا ارتفعت عن غیر وقتها

رجعت الی صاحبها و فی سواد المظلمة و تو با کسی اگر وقت

تو با کسی برسد با در وقت کشید باشد میگوید همبر

قلبان میگویم و بر میخیزد باز میگوید بلت قلبان دیگر

که اندک راحت شوم و باز سوم علی را تمام کنم بلت قلبان

و دیگر که تو در مناخ شوم با اسم پنجتن قلبان دیگر میفرم

باز میگوید که خود را فارغ کنم و آسوده نماهم و بجهت
 طرفی نماز را نمیکنم پاد و آخر وقت شکسته
 بجا میآوردم و هرگز اگر کار دیگر مهم داشته باشد
 با موسی حاجتی ^{باشد} باشد ترک کار خود نمیکنم
 معلوم و واضح است نماز شب ^{ثواب} شب خواستن و
 بیداری ^{سحر} بین کلمات و اگر کسی که از او بالاتر نباشد
 با اعتقاد تو در دین و مبتلا بترک باشد زنده
 باور نکند که او اول اذان بیدار باشد چه جای سحر
 ملی شاید نصف شبی ^{می} قبلان و چندها در پای
 قبلان مبلایند باشد و نیز در باب طهارت ^{سید}
 که آنکس که شراب خورده و شب مست خوابیده صبح
 غسل جنابت نماید و میگوینم که تر باکی هم بجهت خدا

شدن اعضا و کند در قوی و فتور در منی بسیار
 میشود که شب حینت محتمل شود و نفهمد بلکه
 میشود در عالم چرت و قبتکه ابتدا و چرت تراکت
 از او سفت و مضبوطه خارج شود و نفهمد و پیچیده
 پس اطمینان بطهارت داشتن او بسیار مشکل است
 نه برای خود او نه غیر او چنانچه اطمینان شراب
 بطهارت داشتن در صبح انبث غسل مشکل بود
 و نماز بدون طهارت متیقنه صحیح نیست و تا
 کسب فی مبالا نمیکند و نجاست شدن آنها
 و نماز مشروطت بطهارت از احداث و اجناس و نیز
 ثواب نماز جماعت احدی از وقت که در بعض اخبار
 قارن او را از اطمینان خارج شمرده اند و بر فرض مکر

بودن او از تو باکی در نماز ظهر مثلا دیده نشد که
 تو باکی نماز شام و خفتن و صبح را در مسجد مجامعت
 بخواند و بعضی از کسانی که تو باکر ترک کرده اند
 خود میگویند که ما سابقا بجا میاوردیم و لکن من
 مشکل میدانم مگر چگونه تقدیمی خشک داشته
 باشد یا خونی پاند لیسوی تو باکر اکثر قبل از شب بکشد
 که صبح تو بخدا و دایم بیدار کند و الله اعلم و نیز قرآن
 خواندن تو باکی نظیر نماز شب قطع الطریق قبیح است
 اگر حرام نیست در شرعیت آنها و در این که سبب ترک
 نمازی با استقلال هستشک نیست و ترک نماز حرام
 و نماز واجب پس کشیدن او باعث بر فعل حرام و ترک
 واجب منجرم من باب المقدمه علی هذا الاستدلال

دوم از راه جهاد است بدانکه جهاد با کفار در
 زمان نبی و امام واجبست بر هر کس غیر مستثنین
 و مذمت باد از تارک او رسیده فرموده لا یتوکل
 القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرور و المجاهدون
 فی سبیل الله و مذمت باد در متخلفین است و نیز
 واجبست دفاع و دفع کردن دشمن هر گاه بر سرانگشته
 بنیاد یا بر بلد بر نورد یا در بی ناموس بر آید و ترکان
 کش مسکنات جهاد و جنگ ندارد و میگویند باو
 برخیزند و بک بگویند و بگویند چه میگوئی میگو
 دشمن رسیده میگویند بک دم دیگر نزنم بر میخیزم
 پدر شرمشور ایم باز میکشند میگویند رسیده ^{اینک میگوید}
 هر چه زود بنیاد باو هم از بک قلبان من زود ^{نخورد}

و سپید اینست حاضر کرده تو با کرا بدم سوراخ ^{نفس} میچسبند
 و میکشند خیر نباید که چه نشسته میگوید همین
 قلبان میکشتم که خوب بقوت بیایم باز میکشند باز تا کید
 میکشند میگویند ایضا بقیه کار در مرا بنیاد و بازی
 کشد کار در و امینا و رند میکشند میگوید اینها
 بگذارت اینقلبها تو ایگم باز میکشند زن باد بگری
 میگوید آمدند و ریختند میگویند ایچی زنی هست
 بگذارد هر کار میکشند تا بدل خوش بگدی بزدم ^{غنیمت}
 و هکذا پس برای مرد میدان نیست بلکه بر تو باکی کفر
 هم بسیار شاقست خصوص هرگاه وقت تو باک برسد
 و بیبانی با نخوی دیگر نشود چراغ روشن کرد
 که خوف هلاکت است او را چنانچه نقل میکنند از بعض

مشقتهای بعضی از این مقوله پس هرگاه این جهاد را

نوانند البته جهاد اکبر و مجاهد با نفس را

بطریق اولی نوانند زیرا که قوی همه از کار رفتن

و توجه بحق که گشته چنانچه انکس که اهل غیر است

مفهمند و قد افلح من وکافها و قد خاب من وکافها

فحباب شارب الافیون و هكذا زیرا که حج نمیتواند بجا

آورد و اگر هم میتواند که در یک شد مگر بیعوضی

شد بد که خود تو با کفنها با خبرند و دست بد که

تارک الحج و هو مستطیع کافر پس مقدمه ترک حجها

و حج هم هست این امر و البته مظنه این امور

هست پس از راه صوم است زیرا که وجوب روز

رمضان و فضیلت او احتیاج بدین ندارد و نورانی که

نمیتواند روزه دارد از چند راه یکی آنکه اغلب
 اشخاص عادت بد و وعده کشیدن در شب و روز
 دارند بعضی سه وعده و بعضی عادت آنها در
 روز است وقت کشیدن تر باک خالی برای آنها
 میباشد که نمیتوانند نکند هر وقت که باشد البته
 اغلاظ دور دست علی الشهور مضرات نه ازین
 الحاق ببنار بلکه تحقق شده در محلی که از باب
 سه وجهات دیگر با اصالة مضداست و دیگر
 آنکه بعضی سحور درست نتوانند بخورند و روز
 است میشوند باید بخورند و دیگر آنکه بی اعتنا
 هم میباشد بصوم و میخورند و دیگر آنکه بالکل
 که بیف میشوند طاقت نمیدارند بر کسکی و تشنگی

و دیگر آنکه بر فرضی که يك وعده عادت نباشد
 انهم در شب مثل بعضی در روز خود را از قلبنا
 تنبأگو و اطعمه و شیرینیها نمیتوانند بکن دانند
 بجهت آنکه ترپاك كس چنان مثل مفرط با این قلبنا
 میدارد در بین کشید ترپاك و غیر آن وقت خصوصاً
 وقت خشک شدن دهان که بد بدن قلبان تنبأ
 تمالك از او میرود و البته میکشد و مگر خون منافع
 شود و اگر اجناسا ترپاكی باشد که شب با او بکشد
 و چنانچه میگویند حب ترپاك را در میان نان یا
 خرما بلغ کنند که بین دو ز اثر نکند و بروز کند
 تا در خواهد بود و بالجمله خود دیده ام که صبح
 ماه مبارک ترپاكی ترپاك میکشید و بین روزها

بعضی دیگر از بعضی دیگر بد اند و بحال آنست که
 اگر تری با کسی مدعی مواظبت بر روزه باشد اعتقاد
 نکند و اگر هم باشد نادری باشد آنچه باعث شود
 که نشود بجا آورد روزه را و مستلزم باشد ترک
 واجب و احرام است چنانکه از خبر خطبه

حضرت فاطمه سلام الله علیها که فرض الله الزکوة
 زیادة فی الرزق معلوم میشود که منافی او بدست
 و معلوم شد تمام شدن رزق بسبب باک و آنکه
 وجه در حومت متبیه بنا بر حدیثی که در من لا یحضره
 الفقیه مذکور است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود

فاقة لم یقبل منها احدا الا ضعف بدنه و وهنت قوته
 و انقطع نسله الخ آنستکه بواسطه خون مرده که در

میان کوشتهها میباشد بدانشانرا ضعیف و قوی
 که میکنند و معلوم شد سابق که جمیع قوی در تریاک
 است میشود و نسل که میشود و ضعف بدن آنها
 از سببها و جنبهها آنها هویدا است برای همه کس که
 بِعَرَفِ الْمُجْرِمُونَ لَبِيبًا هُمْ وَوَأَفْعَا ابْنِ آدَمَ كَانَهُ وَدَبَّارُهُ
 آنهاست که بقدر آنکه سبب آنها دلالت بر تریاکی
 بودن میکنند و هیچ جایزین دلالتی نیست در نزد
 شیعیه قیاس منصوص العله معقول به است و در اضع
 قیاس نیست بلکه بعد از آنکه رسید که علت در فلان
 چیز فلان امر است معلوم میشود که علت خود حرام
 قرار دهند است پس گمانه قاعده میشود کلبه که در
 هر جا این علت بود حرام و این هم یکی از افراد او پس

در واقع اجزاء حکم کلی میباشد بر مضاد بقی نه شبیه
 یعنی لیبی پنجم آنکه دو علت بخیر و دم رسیده
 که او مورد مرض کلب و قنات قلب و قنات افنت
 و مجله مورد مخالف است و اعتدالت جسمانی ^{نفی}
 و معلوم شد مضاد تر با ک دو ففره اولی پس حرمت
 از این باب هم معلوم است ششم آنکه سبب حرمت
 در قتل نفس در غیر رسیده که قتل و خلاق است
 تدبیر و خصمان جهت حفظ جوی و حرمت و نابجی
 قتل است و علت حرمت مال پنجم در خبری رسیده
 که اغانت بر قتل آن طفل است که او متحمل خود نتواند
 شد بجهت مال و رسیده که سبب آنست که بزرگ که
 شود پنجم باعث نزاع و قتل است و حرمت فراد از ^{آن}

وتألف أموال وانفس
ونظلم

زحف بوجهه فتاد انت هكذا علمت حرمتها
بواقفان قرض ومعروفك بينادي اذ مستجرك
ومكروفات مؤكده هت كه در اجنار معتل شده
بانكه مورث فقراست بل مضر جسد با باعث ضرر
با اولاد با نسل است و امثال ذلك و از امام رضا عليه السلام

که اعلم برحمتك سبحان الله كم يبيع اكله ولا شره الا
لما فيه المنفعة والصلاح ولم يحرم الا ما فيه الضرر
والثلف في الفساق فكل نافع مقول للجسم فيه قوة للبدن
فحلال وكل عار يذهب بالقوة او قاتل محرام مستحل
مثل الميتة الى قوله والعلة في تحريم الجرميات فيها
من الضرر للجسم والميتة بوردت الكلب وموت الفجأة
والاكلة والدم بقسي القلب وبوردت الداء الذي يلهو

اتما التهموم فقاتله والخمر تورث فساد القلب

ليود الاثنان ويحجر الفم ويبعد من الله ويقرب

من سخطه وهو من شراب ابليس لعنه خوامي بجهت

صغر داشتن او حرام شده وهر مضرتي حرام است

هر ناضي حلال وهر حلالی نافع پس ميتسه که حرام شده است

بجهت التمسك مرض كليل مورت فحاشه واكله مبارک

و دم بجهت افت که قلب باينه ميکنند مورت مرض ^{د بيل}

وجوی حرام است که ضرر دارد و سم حرام است که کشند

و خمر حرام است که مورت فساد قلب ميشود و سباهی

کنند ندانرا و دهانرا بد بو ميکنند الخ و خبر است که

فرض الله الصلوة تنزيها عن الكبر والزكوة تنزيها

للرزق والصيام ابتلاء للخلاق والجمعة تقوية للدين والجمعة

عز الاسلام والامر بالمعروف مصلحة للموادم والنهي

عن المنكر ودعا للتقوا وصلوة الرحم مناة للعد

والفصام حقنا للدماء واقامة الحدود واعظاما للخيا

وترك شرب الخمر تحصينا للعقل والحجاية لسفرة الحج

للعفة وترك الزنا تحصينا للنسب وترك اللواط تكبير

للسل والشهادات استظهار للجهاد وترك الكذب

تسريفا للصدقات والسلام امانا من المخاوف والامانة نظا

للأمة والطاعة تعظيما للامامة وفي رواية العدا تنسكا

للقلوب بر الوالدين وقاية عن السخط والوفاء بالنذر

تقرضا للمغفرة وقذف المحصنات جبا عن اللغنة واكرا

اموال البناهي اجارة من الظلم الخ وعن الرضا عليه السلام

حرم الله قتل ائمة فساد الخلق والتدبير فناءهم

القصم

وعقوق الوالدين للمخرج عن التوفيق لله وللوالدين

وكفران النعمة وإبطال الشكر وانقطاع النسل والزنا

لنا من الفساد من قتل النفس ذهاب الأثاب

فساد الموارث وترك الترتيب للأطفال والقتل

الإنجاب والموارث وترك الترتيب وذهاب المعارف

وأكل مال اليتيم للإغانة على قتله لأنه غير مستغنى ولا

محمول نفسه ولا له من يقوم عليه مع عقوبته مع

ما في ذلك من طلب اليتيم إذا ادركه ووقوع الشقاء

بتفانوا والفرار من الزحف للهون بالدين والرسول

والأئمة والفساد وجراة العدة على المسلمين والتعريف

بعد الهجرة للرجوع عن الدين وترك موازنة الأبناء

والربا لفساد الأموال كما حرم إعطاء المال السفيه

علاوه بر این، التیبه ذهاب المعروفه ترك القرض و
 تلف الاموال و الفساد و الظلم و شك بلیت که در
 ترکان کشید تلف اموال هست و فساد البته در آن
 هست همیشه با یکدیگر ذکر کرده مراد در بیان آوردن
 و ملاحظه فرماد کردن و بیکدیگر خوب بد گفتن و بالا
 تر از همه فساد وجود خود شخص و فساد و فساد حقوق
 اهل او که اعظم از تمام فساد است پس در واقع منشأ
 تخریب همه این مذکورات در شراب پیون جمعات
 هفتما آنکه از آیه و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي لهُوَ الْحَدِيثَ
 وَآيَةٌ وَاذْأَسْمِعُوا اللُّغْوَا عَرْضُوا عَنْهُ وَاذْأَخْتَارُوا
 میشود که علت تخریب غنا و مجالس لهو و لعب و هرزگی و
 بیکاری همان لهو است و لهذا در باره قرآن خواندن

بصوت حسن مدح رسیده و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
 خوش او از بود و همچنین حضرت باقر علیه السلام و
 نیز از خبر هندی غیره معلوم میشود که علت در تکرار
 بیاحتیاج حال و بیاحتیاجت است و هو است معلوم است
 که ترنای کبیر که هویت است فوق جمیع است
 و علت بیاحتیاجت من بعد معلوم خواهد شد که در آن
 موجود است همیشه آنکه جهت حرمت سوال یکف
 است که مدلت حاضر و فقر غایب است پس است
 ترنای کبیر در مدلت آنصورت و الهیکل و انگافت جامه
 و آن مدلت که دیده شده کسان بسیار باشان که وقت
 ترنای خود بی دست و پا شده بخانه ادنی اشخاص رفته
 و بان وضع آنها با تماس بر روی کتابها خوابیده

و توباک کشید و دیدن شد که از بابت اخفاء بعضی در
 مزبله فاشلا توباک میکشیدانند ^{مگر آنکه چون}
 عالم مجلد تمدن است باید هر کسی بکسی مشغول باشد
 تا عالم دایر باشد و کتب در شرع منقسم با احکام ^{است}
 و اجمال او واجب است کفایت و مطلق او ممدوح است
 بحدی که نزد حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که فلان ^{شخص}
 مرد بنکی است لکن توباک تجارت کرده پس حضرت سر تبار
 فرمود عمل شیطان است و رسید که کاسی ^{تغذیه}
 و از زمانت کسی که توباک کاسی کرده مخور و اکل بر غیر
 نماید و رسید که سه نفر دعاء آنها مستجاب نیست یکی
 آنکس که مالی داشته باشد و او را فاسد کند چربی ^{ببیند}
 یکی هدیه چهره نوع دیگر و عطا و بعد غا کند که خدا ^{ایا}

مراد زنی بدن و مال بدن در سبب است که بسلامت
 آوردن مال از اهلان است بروایت فقه الرضا و غیره
 مرد ضعیف خود را از مرد وقت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله فرمود و عبادت هفتاد جزوات اصل آنها
 و افضل آنها طلب حلال است و حضرت کاظم علیه السلام
 فرمود خدا دشمن دارد مرد بیگانه را و حضرت صادق
 فرمود ملعون است کسی که عیالش را ضایع گذارد و
 امثال ذلك بسیار است شک نیست که تو با کسی مالش
 تلف میشود و کیش و امید ندارد و نمیتواند و نمیتواند
 پیدا کردن را و اگر بهتراز جهت قلبی پیدا کند خرج
 تو با کس نخورده بود چه جای عیال بلکه خانه عیال را
 میدزدند و میفروشند تو با کس میزدند بلکه شاید با کسی

غیرتے مضطر شود و خود عیال را بفروشد یا بجمعه
 اگر هزار چیز دارد باشد باز کل بر غیر است که خود
 بی امر و نسبی نمیشود برابد در همه از راه زنا و اولاد
 و عفت است و آن بچند وجه است اول آنکه شک نیست
 که زنا حرام است و هر چه باعث بران باشد حرام است
 خواهم گفت وجه پنجم آنکه اگر از زنا و دیگر اینچه در
 خیر است و مفضل که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که از زنا اجتناب کنید که در آن شش بگاست
 سه درد دنیا و سه در آخرت اما درد دنیا پس بیهوشی و طرد
 روزا میبرد و فقر میآورد و عمر را کم میکند اما در
 آخرت باعث میشود سخط زب و سوء حساب خلود در
 نار و آواپنها هم در تریاک هست و سه درد دنیا که نمونه است

آخر ترا در حدیثی از حضرت علی (ع) در آن خوب توضیحات و دیگر آنکه

از خبر نهج البلاغه که ما زنا بعمور قسط بمفهوم معلوم

میشود که زنا با عیش عدم غیرت است و اصل نام پای آنرا

میگیرند و غیرت در توبه آن کس میباشد چنانچه الان ذکر

خواهم کرد و دیگر آنکه از خبری که خداوند عالم بحضرت

موسی علیه السلام خطاب فرمود که ان اردت ان تکثر خیر

اهل بیتک فابالذوالزنا معلوم میشود که باید توبه زنا

کرد تا خیر زیاد شود و شک نیست که خیر اهل و مال و

صورت و جمال و قال و حال از توبه پاک میسرود و دیگر آنکه

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که چو در زنا صادق است

حد و در شراب هشتاد تا زبانه و چگونه زنا بدتر شود

فرمود بجهت تصدیع نطفه و گذاشتن او را در غیر ^{صغیر} _{صغیر}

خدا فرموده که هر که شام است در وقت الرضا است که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لو اطاق حرام
 شد بجهت آنچه در او است از فساد و بطلان خون نماز
 که خدا دارند ترغیب بمانها کرده و معلوم است که حکمت
 در حرمت لو اطاق فساد حق زمان و فساد نسل است و
 ضایع شدن خلفه و باین سبب است حرام کرده اند
 و و طعی در دیروز ترا حرام کرده اند و و طعی همیشه را
 حرام کرده اند و مناسقه زمان را حرام کرده اند که
 اگر مرد بمرد اکتفا کند و زن بزن امر نسل و ناسل
 از میان میرود و شکن نیست چنانچه گذشت که در
 بسبب تحقیق و تحذیرش الان جماع دانست میکنند
 و باعث نقصان تولید منی میشود و باعث اطفال

شهوت لهذا کسکه بچند ذن فتازد بعد از غذا
 و غورد در تریاک از یکی هم بیزا راست و نمایل باد
 بنشود بر فرض میل هم بچند کم منفقد میشود و بر فرض
 شدن معبودی سبب و لاغری کم بینی میناشد
 اگر غیر از این باشد نادر باشد پس حکمت با علت
 این مذکور است هر دو تریاک کشد موخود است
 علاوه بر آنکه تریاک کش اگر چه بقاعد ^{انزباب} بچقیف ناید
 ماسکه اش زیاد شود لکن از باب تحذیر و بیخس و بی
 شعور کردن میشود که احساس بدفق نکند و خود
 با بیداری اگر بگویند که در تریاک با لکل تمام نمیشود و باز
 میتوانند گاهی در پی اولاد بر آیند میگوئیم ان لواطی هم
 میتوانند و بجنس همانکه بکمر تبه است مینا با لواط با و طی

بهیچه کند که همان بکینار و نطفه ضایع شود حرام نجس
 آورده علاقی بر آنکه تر یا آنکه کش قاهر شده مثل آنست
 که دستی خود را خصی و محبوب نماید که نطفه تمام
 شود و این حرام است دیگر آنکه در سینه که زن دارد و در
 سینه میکند و فقر و پریشانی میآورد و در فقر قطع
 و عمر را که میکند صاحبی میآورد که سگ و بد
 بخت است از کثرت خروج لازم نیست که حایبان
 کنیم که اینها چگونه در تو باکی هست دیگر آنکه در
 ایات و اخبار امر شده باینکه داخل خانه که شوند خیر
 کنند تا زن و مرد باخیر شوند و امر شده که مرد و خاتم
 از زنان بپوشند که حضرت صادق علیه السلام فرمود نظر
 بعضی است از سهام ابله پس و منع شده اند زنان از نظر

غایب بر سون خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که فلان
 کس کور است چیکو لازم که از او در حجاب شوم فرمود او
 کور است اما تو که بینا هستی وضع شد از کوشید
 با او از زن و تنها شد امری باز فی در خانه و وارد شد
 نظر برد و مردی که با هم اندک با هم فرمایش بر شنیدند
 و هکذا در زن وضع شد از نظر دوم و آنچه جایز است
 نظر بجهت اراده نکاح است نظر مورد نکاح و منع
 شد از نظر کردن در پشت سر زن بوفتاد و حضرت
 موسی در عقب دختران شعبثت فوق منع شده از
 نظر بیض بخطبه در عدل و امثال ذلک و همه اینها از
 اخبار معلوم میشود و وجه حرمت کرامت بی عفتی
 بی تقوائی است که خوف وقوع در حرمت و جانیست

که میشود بکشاند بوقوع در حرام چنانچه از خبر
 معلوم میشود که حضرت رضا علیه السلام فرمود انما
 من الذنوب طرق الی الکیاب و من لم یخف الله فی الظلم
 لم یخف فی الکبر و در کتاب اسرار القلوب است که انوار
 گوید در راه تکامل بزرگ اخلاص و محاسن او را قائل گردم
 نزد عثمان که ادم گفت بر من وارد میشود و آثار آن
 از شما ظاهر است در چشمهای شما مگر نمیدانید که زنا
 عین نظر است در صفا است که مردی از حضرت رسول
 پرسید که هر وقت بر ما درم داخل شوم استیمناس کنیم
 و تخلف مسأله نمایم و اذن بخواهم فرمود که خوب است
 بر او افتد که برهنه باشد گفت نه فرمود لهذا اذن
 بکبر و خبر کن که حجه بنفنادن نظر است و در صحیح بخاری
 است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حرام است برای

زنان که بقد بکشند و زوداه سهواً بجا نمانند و محرم

برود و دو کافیت که حضرت صادق علیه السلام فرمود که

کان امیر المؤمنین یسلم علی النساء و کان بکره ان یسلم

علی الثابتة منهن و یقول الخوف ان یحیی موتها

فیدخل علی اکثرها المطلب من الآخرة و در دربار الشها

و دایم کرده که زنی بپایا میکند شت در چشمها با او

و دختر حضرت فرمود نگاه ^{بسیار} کردن چشمها مردمان

صاحب شحوت سبب هلاک خود آنها و سبب زانیه

شدن آن زن میشود و هرگاه نگاه بزنی کرد و او را نحو

آمد برود باز ن خود مقاربت کند که ان نیز مثل

است و در شرح ابن ابی الحدید در این باب ذکر شده که

لا تكونن حديداً النظر الى ما ليس لك فانه لا يوزن في ميزانك

ما حفظت عينيك في ان استطعت ان لا تنظر الى ثوب

المرأة التي لا تحل لك فافعل ونبرد وان شئت كما لا

يبلغ العبد ان يكون من المتقين حقاً بترك ما لا يليق

به حذو ما به الباس ورد من لا يحضر استكمه قال محمد

الطيار تكاربت بالدينه وارادتها بينان بينهما

وفي امرأة فقالت تكاربت هذا البيت قلت بينهما

وانا شاب قلت انا اعلق الباب بيني وبينك فحوت

متاعى فيه وقت لها اعلقى الباب فقالت في عهد دخل منه

الروح على قلتي لا اتي شاب وانت شابة اعلقه قالت

اقعدانتي في بيتك فلت استيك ولا اقربك في ابي

ان تغلقه فانك الصادق عليه وسلم فسئلته فقال تجوز

فان الرجل والمرأة اذا تخطيا في بيت كان ثالثهما
 الشيطان ونيز علی علی^ص السلام بود و حیوان گذشت که
 مشغول کار بودند اعراض کرد و روگردانند امثال
 ذلک زیاد است که هر دلیل بر این است که این امور
 که واجب و حرام شد محض اینست که شاید بکشاند بحرام
 بدتر و خلاف عفت است در تریاک لا محاله منجر بحرام
 میشود علاوه بر اینکه همه این محرمات هست در اول
 فی بعض الافراد بجهت آنکه رسم افست که تریاک بپندارد
 پهلوی هم میخوانند خواه مرد و خواه زن و قلبیان
 تریاک کون کرده مجسم میدهند خصوص در بعض
 چرخها و در بعض خانه ها که با عفت نیستند آمدور
 دارند البته در خانه که هر شب جمعی پیدا شود از آنجا

و ارازل و جوانها و حاجی و زمینان آنها نباشد
 حتی شوهرها و زن و مرد با هم بخوابند و بغلطند
 یا در حجاب نباشند زن خدمت مرد اجنبی و مرد خدمت
 زن کند و مخصوص که وقت یکف آمدن و نشاط باشد
 البته مورد وقوع در محرمت علانی بر آنکه بجزیه
 معلوم شد که عفت از زنان و مردان توپاکیها
 برداشته میشود و لا محاله نظر بنا بر محرم میشود
 صورتها میشود و غیره از میان میسر میجد بکه
 مرد میبیند که زوجه اش در پهلوی نامحرم غلطید
 گاهی قلبا از آن میگریزد و گاهی این در و پرودا دارند
 و چنان تیرمقابل نشانه است که اگر آنها شود بکسر
 بنشان میخورد و ابد استقرض نمیشود و منع نمیکند

بلکه بعضی از بیخبران صفت قوادى در توتى که حرام است
 میگیرند و زوجه خود را با او ^{مشا} خرد و امر میکنند که ^{باین} قلیبا
 دست میکرده باشند که باین بهانه جمیع ^{ان} تر باک
 کثیر از پاره بیابند تر باک صاحب خانه مفت و دایم
 و سوخت تر باک آنها بقلبان او بنماید پاد خالی دیگر
 کرده باشد طوری گفت غیر از زن این طرفه که لامد
 بی دین بکفیب کون در همه بازا و نباشد از این که
 فراوان شد تا موس فریسی زین طایفه در شهر
 خریدار و نباشند و اینها که نوشته مسلم الوقوع است
 اگر بگوئی که اغلب خلاف اینست با گاه میبوی که این
 موانع نباشد خوام گفت که همانکه فردی با اکثری
 منجری بامری باشد از باب مقدم ^{ترک} حرام و عدم دخول غیر

در آن باید از همه افراد منع شود تا آنقدر محققیم
 نزد مشرع باید مشترك بین ناس باشد و الا در
 مورد حرمت همه کس منع خواهد شد بعد از
 و از خویش سلب خواهد کرد بدینرا چنانچه در تمام مجرمان
 باعث تجریم آنهاست و خلاصی میشود و عمومنا حرام
 میفرمودند حال آنکه در جمیع شرایفون خصوصاً
 در خانه آنها که فقیران مثلاً و صاحب شوکت نیستند
 اینگونه امور البته واقع است بلکه آنچه شنیده ام
 و العهد علی الراوی همین گونه یکی از بزرگان
 صاحب ستگاه داشته بود در طهران و الله اعلم
 حضرت امیر علیه السلام با این مقام لو کشفی میفرمایند
 سلام کن و آواز زن جوان بشنوم و این لا ابا لها

میگویند زن جوان بیحجاب نام در خلوت بنشیند
 نزد ما با بغلطد و جب ترا کرا کرم کند بدست
 بر در قلبان بیچین اند که ما بکشیم با کی نیست و ما را
 خیالی پیدا نمیشود و حضور در سحر که هر کس
 شد بر روی هم میباشند و نینفهند که چه بجای
 رفتن اشتری در مرغزاری رفتند و تا نزد
 ظهر میخوانند با آنکه از راه سرقه پس است
 و دزد سرقه تا آنکه خداوند عالم برای ربیع و بنار
 دست او را فرموده قطع کنند و نریاک کشتی اگر حیا
 کرد و مال باشد مانع دهنوی نداشته باشد مثل
 آنکه ملا باشد و خوف باد از بی اعتقادی مردم
 داشته باشد و خوف باد از گرفتن و مواخذند^{شته}

باشد و لو بیستاد محرم و با شان باشند بنشیند که
 دزد بنیاشند یعنی اگر کسی بیاید و بپسندند بنشیند
 که پیشو کسی باشد که از دیوار بازی و قوفنداشت
 باشد پاد و بدن نتواند مثلا و لهذا نرود بدزد
 و لکن کلبه هر نوع هست و ظهور این امور در فقیرها
 که تر با کی باشند بنیاشند و این که میگویم هم بعلم است
 هم عیان اما علم بجهت آنکه لا محاله چند نفر که دو
 دو و هم نشینند برای تر باک و لا محاله در آنوقت ^{بعضی}
 فواکه خوب و شیرینهای مرغوب و تنقلات بر سبیل
 لزوم و وجوب باید باشد و الاعیاش منغص است و اگر
 ممکن باشد شاید دزدی نکنند و لکن اگر ممکن ^{باشد}
 و نداشتند باشند البته هرگاه با هم بگویند که در فنیق

مویربنا خوبستان با کلوی فاشنه است
 خربزه جعفریاد با کرباب با خلا بنیاد میچسبد ^{با انکه}
 حسنی با عسکری در این مجلس طبل باشد با بگوید
 این دودی بیفت برهنه دارد کبابی و کار است با
 عیش بدون کند و از است البته در میان جمعی ^{انکه}
 یکی پیدا میشود که با بگوید این امر از من انجام میدهد
 البته در فته از هر باغی و در اغی هر خانه و اطراف باشد
 مباد و در دو بنقبت زمین و ثقب و بار باشد و اما
 و قوعا بجهت آنکه همین چه ذکر کردم بعین در اغلب
 مجالس و محافل اینون و پا چراغها میشود علامت ^{واضح}
 بر این مطلب آنکه الان در هر موضع که تر با کاش
 زباده دزدی بیشتر میشود و هر جا که است دزدی

کثر میشود و هر جا هم در این صفحات دزدی شده بعد
 از فحص از زبرد سر تر باکی در آمدن و با جمله تر باکی
 که دزد نباشد محال است بر فرض محال محال نباشد
 مستبعد خواهد بود و اگر مستبعد نباشد باعث
 دزدی خواهد بود و لو در افرادی التبت چیزی که
 باعث دزدی گردد و طبیعت خود حرام است
 و اگر کوئی که لازم آید که بیشتر که تر باکی کشیده
 دزدی نبوده باشد از قرار دیگر تو میگوئی و چگونه
 در سابق هم در بعضی اطراف دزدی بیشتر میبوده
 خواهد گفت که چنین است و لکن بعین همانها که پت
 ظرت بوده اند در سابق همانگونه اشخاص تر باکی
 شده اند پس خواهی بگوهر دزد تر باکی شده خواهی

بگوهر تر باکی دزد است سر بیکلاه با کلاه بر علاوه بر
 آنکه من دین خود و همه مردم ترا نمیتوانم درها کنم بقیه
 باطل تو ز پر اکر همه کس میبندند که هر دزدی که می
 شود تر باکی میبندد و هر تر باکی هر چه کبیرشاید بر
 میدارد دیناری هر آنکه خدمت مؤمنان نقد
 ثوابی ارد که از حج افضل است و از بعضی اخبار
 میشود که هر واجب موسع تا وقتش ننگ نشد
 مقدم است و زیارت مؤمن زیارت خدا و عبادت
 او عبادت خدا و قضاء حاجت مؤمن حج است و دنیا
 ندادن مؤمن و برینا آوردن حاجت او چنانکه با خدا
 و رسول است بنا بر اخبار و اهانت مؤمن اهانت ^{خدا}
 و بشر و جدا از برای مؤمن از ایمانست و هکذا این و غیر

برای او و تشبیه جنان ممدوح است و همگذا فلیسه
 مصائب زیارت قبور و ترکان تمام آنها را امیر آورد
 ترشی و عیو شبت می آورد و حوصله زامیر سوک
 خلفی می آورد و شوق و محبت ^{بها} میسر و تشبیه و نفاق مبارک
 سبز همه آنکه معلوم میشود از سخاویت اجناس و فدا
 که مطاوب حق و شارع جمال و نظافت طهارت در راه
 فرموده که کبر برای شما طهارت و اعوام کرده و در راه فرموده
 حلال است برای مؤمنین طبقات در راه فرموده
 نعمت حقرا اظهار دارد و فرموده کنیز زینت برای شما
 حرام کرده و در راه امر کرده باخذ زینت در وقت سخن
 بناجد شاهد خدمت علماء و زبانت اخوان و در راه
 فرموده خداوند با طهارت او پاکیزه و تطبیق را

دوست پیدا کند و در راه فرموده باید صاحب وسعت
 اتفاق کند و خرج نماید و در راه فرموده جامه خود را پاک
 نگاه دارد و بدو لبو بندد و جامه را کوتاه بگیرد که برود ^{بین}
 بنا لا یهد و وضو و غسل برقرار شد ^{و مسواک} و مضمضه ^{و استنشاق}
 مستحب فرموده و دست شستن قبل از طعام و بعد
 از طعام مقرر شد و بحدید وضو مستحب شد و حجامت
 بوم و بوم ^{مثلا} لا امر داده و نوره امر فرموده و حنظل قرار
 داده و بومی خوش در کپدک و منع از بومی سپر و امثال
 او در مجامع شد و امر شد بمسکن و سبغ و جاروب
 کردن و هنی شد از کثافت در سقف خانه گذاشتن
 و خاک رو به در خانه گذاشتن و استنجاء ^{باب} مستحب شد
 و بدست است مکره شده و کم ماندن در بیت الخلاء ذکر

شد و امر بتجربه بر مناجاد و مشاهد شد و امر بشک
 بوقار و حرقت در دوا و مذمت شد در این شریعت ^{نفت}
 و روایت شد که امام حسن علیه السلام که نماز میبایست
 خیر جامهای خود را پیشو بشد با عرض کردند فرمود
 ان الله جميلٌ بحال الجلال فاتجمل لربى وهكذا ابراد کریم
 سفیان بر حضرت صادق علیه السلام در پوشیدن جامه
 خوب فرمود این برای مردم است یعنی که آنها را بدینا
 بهتر لباس هر زمان و وضع اهل آن زمان و پسند آنها
 و غاصم بن زیاد را منع کرد حضرت امیر از ترک ملایه و
 جامه خوب غذا خوب و روایت شد که هرگاه خدو
 نعمتی به بند داد پس او اظهار داشت احببت خدایت
 و اگر ابر از خداست بخون خداست در خصال است

از علی علیه السلام که البسوا ثياب القطن فان رسول الله

كان يلبسها لا يلبس الشعر والصوف الا عن علة وان الله

يحب الجمال ويحب ان يرى نعمته على عبده ودر حقایق

که رسول خدا صلی الله علیه و آله بپوشیدن میانمد از خانه

و بپوشیدن حواری نظر میکرد و عمامه و جامه زار دست

میکرد و عرض کرد خدا تو هم فرمود بلی ان یحب من العبد

ان یترک لاجوانه اذا خرج الیهم و رسید که التوب

التقی بکیت العبد و در فتح مبین است که علی علیه السلام که

ابن عباس را بچند خوارج فرستاد جامه بسیار قیمتی

بر او بود مقدسهای خوارج بر او ابراد کردند این قل

من حرم زینة الله و او گفت ^{خوارج} این اول گفتگوی مناست ان

الله لم یحرم لبوسا و لامطعما و در بیوع است که حضرت

صادق علیه السلام ذکر لباس علی و ابراهیم علیه السلام کرد پس
 فرمود و لکن لا یقدرون علی ان یلبسوا هذا الیوم لو
 فعلنا لقالوا یجنون و لقالوا امرائی و الله یقول و ثبت
 فظہر قال ارضعها و لا تجرها و در فقه الرضاعت کہ ان الله
 یبغض من الرجال الظانورہ و انہ اذا انعم علی عین
 نعمة احب ان یرى اثر تلك النعمة و روی حصص الدار و
 اکتح الافئدة و نظفها و ابرج السراج قبل ان یبکی التمر
 و امثال ذلك بینا و انت کہ ذکر اینها از وضع کتاب
 خارج است و مستلک در تریاکی عکس هم اینهاست و خلا
 مراد حق است و شایع و مسلم آنچه باعث شود عدم مکات
 اطاعت کردن براد شرع و او مستلزم باشد خلاف مراد
 شایع مقدس مراد موم است بسبب آنکه تریاکی اگر ضرر

مالدار باشد و تواند خرج بقانون کند مگر همه را بر
 سوراخ قلبان بیرون کند و الا از تند بیره همیشه
 میمانند و خوب بد منزل او را فرقی ندارد و خانه
 آنها کثیف و بجا آنجا کثیف که شعور حمام رفتن
 و تنظیف نمیدادند چه جای آنکه حمامه نظیف کنند
 و بر فرض که بسیار اظهار تجمل کنند از صورت
 توپاکی افتادند و بکبر و التیبه چنانچه مشهور است
 قافوره و مسعود و مال میسوند بنا بر خبر فقه الرضا
 و خود اثر دود بر لب قلبان و دود قلبان صورت را
 با تعفن عوض تطیب و جامه را سباه عوض تنظیف و الا
 ابالی عوض تزیین للاخوان میمانند و بعین او را مثل
 چرتی میکنند اگر بگوئی بعضی برخلاف اینند میگوئیم

همانها را نسبت بحال قبل آنها بسج و بین بهمین ^{نشد}
 تفاوت کرده اند بانه و اینها همه مشهور و همه کس است
 تعصب نسبت کرمین اینها آنچه را که از راه شر
 و مسکر و آن از چند داهست اول آنکه شدت نسبت
 که بآن قصد از ارسال رسول و اولیاء تکمیل عفو است
 و لهذا در هر شریعتی منافقات عقل را منع کرده اند
 و مقویات او را امر و در این شریعت هر مسکر و لواط
 کرده اند از خسر و فیند ففعا و غیر ذلک از چوس و نیک
 و رسید که کل مسکر حرام و رسید ما عصی الله
 یعنی اشتمن شرب المسکر و در مجالس است از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که من بات مسکرانا بات عرو
 للشیطان و بعضی نقل کرده اند که کشید تراکفی ^{للله}

سکری ارد و در تاریخ خمیس است که افیون هولین
 الخشخاش اقوی فعلا من الخشخاش لان القلیل منه یسکر
 جدا و بعضی علما هم دیده ام اسکار او را نوشته اند
 و اگر چه دوستم تحقیق نیست لکن میگوید قول آنها را ^{تقریر}
 دارد باینکه افیون در لغت بمعنی مست و مخد و منوم است
 و پیچر کند است باینکه هیچ توپاکیها مقررند باینکه
 در اولهای کسب حالات بیخودی و سرگرد و بیخالی ^{نظر}
 سکر ارد بعد از عادت ندارد و بعد از عادت که معلوم است
 شراب هم سکری ندارد و شرابها بفرق میپردازند باینکه
 بچوهر و من که مست فندم از خالشان باخبر باشم لکن میگویند
 که اگر مست پیچر است پس در او اهل توپاکی هست و هم وقت
 رسیدن وقتش و اگر نشاط و بوجد ^{بالات} و تغییر خالانت

از حال طبیعی که شک نیست که در همه وقت تریاک کس
 هست و اگر کج شد و افتادن و در وقت خواب غرق
 شد در تریاک هست و اگر جنال با وی و چرند زدن
 بار یک بینی است مثل جرس و بنک که در تریاک هست
 پس بعد از اینها سوان گفت تخمدان است نه اسکارو
 توپم است نه از المفضل و شک نیست که اگر تریاک
 نرسد بالکل از المفضل میشود پس مگر غیر منافع
 خواهد بود فائز و دیگر آنکه در خیرت چه حوتس
 نوشته اند که بحالی میرسد که در بش با نمیداند و پیشک
 تریاک کس اگر وقتش تریاک با و نرسد از همه چیز بیخبر است
 و وقت کشیدن او از همه چیز میکند و چنانچه گذشت
 دیگر آنکه از ایدر با آنها الذین امنوا انما الخیر و المیسر

الْأَصَابِ وَالْأَزْلَامِ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا

لَعَلَّكُمْ تَقْلِقُونَ أَيْ مَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوَفِّعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَا

وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَبِصَلَتِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ

الصَّلَاةِ مَعْلُومٌ مَبْنُوعٌ كَمَا عَلِمْتُمْ وَتَحْرِمُ أَيْهَا أَيْ أَنَّ كَلِمَةَ

شَيْطَانٍ بَيْنَهُمَا عَدَاوَةٌ وَبَغْضَاءٌ بِمَا قَدْ فَدَّ صَبَانَ أَيْهَا

وَأَزْ ذِكْرِ عَدَاوَتِهِمَا بَارِئًا مِنْهَا كَمَا فِي ذِكْرِ شَرِّ عَنِيَّتِهِ

وَمَا فِي شَرِّ مَثَلِ عَدَاوَتِهِ بَعْضُ مَا هُمْ مَعْلُومٌ أَيْ أَنَّ

كَلِمَةَ وَاجْتِمَاعِ أَرَاؤِلِ وَذِكْرِ بَدِي مَرْدَمِ وَتَدْبِيرِ شَيْئِهِ

بِأَمْرِهِمْ وَوَدْفِئِهِ مِنْ خَانَةِ مَرْدَمِ مَبْنُوعٌ بِأَنَّ عَمَلَتِ

مَنْصُوعٌ مَحْرَمٌ وَعَمَلُ شَيْطَانٍ خَوَافِدٌ بُوْدٌ وَوَدْبِكْرَانِكُمْ

بِأَنَّ مَنَ لَا يَحْضُرُ أَيْ أَنَّ خَصْمَ إِمَامِ مُحَمَّدٍ بِأَقْرَبِ عِلْتِهِ

بِأَنَّ مَنَ لَا يَحْضُرُ أَيْ أَنَّ خَصْمَ إِمَامِ مُحَمَّدٍ بِأَقْرَبِ عِلْتِهِ

مبتدئ صاحبش و زنا و سرقه مثل نفس و حال شربها

و شرب و اشته بتر یا کبها و او مانند با انکه ظاهر بود

این امور در تر یا کبها امر آنها و مخفی در اشته دیگر

انکه سبها که کل حرام من الزنا و الشراب و الزبا و

لحم الخنزیر و جمیع الفواحص فحرام ضار للجسم و فساد

للفن و شک نیست که در این امور هیچ چیز دست

شرب افیون و اندارد و دیگر انکه و سبها که از الله

حرم الخنزیر و افیون من الضاد و بطلان العقول و

الحقایق و دغاب الجباء من الوجع الخ و کلمات ذکر موجود

في شرب الافیون و دیگر انکه و سبها در تهذیب که

قال ابو الحسن الماضی از الله لم یحرم الخمر لاسمها

ولکن حرمتها لعاقبتها فاذا کان عاقبتہ عاقبة الخمر فهو

خمر حرام پس بنا بر این خبر خودش حرام خواهد بود و
 بالاضافه ذاتا حرام خواهد بود پس این چهارده دلیل است
 که مستفاد میشود از مذکورات و لکن از هر یک از آن
 چند دلیل منتهی میشود و آنچه عمل در اعتماد دارد
 حرمت این امر بر او هست غیر اینست که بدگاه بیدار شدن
 بنا بر حرمت این امر واقع در این زمان فقهم اما
 اگر بخوانیم موشکافی کرده در پی استناد بکند حرمت
 این باشیم کتابها میشود مثل آنکه بگوئیم که قبح معرفت
 الله میسر و باعث است که اشکار کنند که اینک در
 خفیة اعمال ناشایسته داشته اند اعمال خود را و اینک
 ملکیان موکلین است و باعث غیبت و تهمت است و مانع
 تحصیل علم و احراز معرفت حق از منکر است و باعث

توهین بخصف است و مانع دعا و یگانگی و مانع خون
 قلب است و خشوع و حضور و مانع قناعت است و بر نند
 ارجح جنات است و باعث عدم وفاء، بجهت است ناعت
 تملق و کشنده شوال بکف است و موردش نند پادشاه
 نفس است و بر نند صلوات ارحام و تمام کتله محاسبه
 و مراقبه است و موردش خوردن مال مردم و ندادن
 دین است و خراجم تعقیب صلوات است و موردش کینه
 دایمی است و همراه نفاق و ربا و مکر است و بر نند
 رحم علی من تحت الابدان است و موردش سوءظن و تخریب
 بطلب عشرات مؤمن است و باعث نفاق و ذمی اللہ
 شدت و سبب استصغار ذنوبت و امثال ذلک
 از معایب که ذکر آنها موجب طول کلام است

خاتم کتاب در آن دو کوه بطلب ذکر

میشود **اقل** آنکه تر باک کشید اعظم

معصیتهاست و آن بجهت آنستکه ستون دین

نیاز است و این برونده نماز است و باعث آنکه رب

جرازه شود صوم است و این برونده او است و اکمل عبادت

جهاد است و این برونده است و آشنای عبادت

زکوة است و این فقیر کنند اعتیاست و لجمع عبادت

حج است و این کافر کنند باو است و الزم در نظام

تمدن است و این بیرون برونده است و لوازم تمدن

و اوجب اشياء معاش است و این منافع کسب است

و مرغب اشياء جمال است و این چرکین کنند و بجمال

و احمد اشياء مهر بانیست و این سخت کنند و دلالت

واخلط اشياء زناست و این موجب او است و اختر
 افعال دزدیت و این مستلزم او است و اذال اشیا
 طبع است و این همراه او است و اکثر اشیا ^{بنا} بخاند
 و این منافع از ازاله او است و بد عاقبت تر افعال
 اسراف است و این همدس بناست و اثر و افند
 شریبت و این مستلزم عاقبت او است و هر یک که
 تو فرض کنی در او موجود است پس آن الجنائت است
 طلوعی گفته فرقه او باش و سر دم دار کلخی تاب را
 دتبه کم کرد دستوند اسر داخل و افوربان و عمد در
 بد تر بودن از جمیع اعمال ناشایست است که هر
 قبیحتر بعد از آن تجار و ندم باسانی ممکن است ترکتر
 و این خبیثتر از آن خواهدی ترک کنی باز وقتش که شد

ترا بخود میبکشد از خود و خدا بچیز میبکند و
 بر فرض که همت بر ترک بندگی مدتی بنا خوشی و کمال
 گرفتار مبتوی طلوعی کفنه مجوی امید به بود
 و حال این سپه و زان که خود ز امر و زید تر میشو
 فردای و افوری و دیگرانکه واجب و اجابت
 و بهتر آنها صاوة است و ترک او اشد حرام است
 و این باعث ترک او است و دیگرانکه بدتر همه
 محرمات شراب است که فرمودند و اس هراثم او کلین
 افعال شراب است حضرت صادق علیه السلام فرمود که

انه شر من ترك الصلوة لانه يصنع في حال الابعث
 معهاربه و خوزند او نمازش تا چهل روز مقبول
 نیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در حرم

و ادبست که اهل جهنم از او بکنند و او برای شریک

خوار است و در هیچ ابلاغه است که الخمر خایع الاثم

و معلوم شد از حدیث گذشت که ابو الحسن ماضی علیه

فرمود حرام نشد خمر بجهت اسبستن با کد بجهت عاقبتش

و گذشت که عاقبت ربان کشتن عاقبت خمر است

انجر که فرمود از الله حرم الخمر لما اذینها من الفساد و

طلان العقول فی الحقایق و ذهاب الحیا من الوجوه

و ان الرجل یبنا و وقع علی امته او قتل النفس و یفسد

امواله و ینهب بالذین و یبسی المعاشرة و یورث

العزبة و خبریکه حضرت باقر علیه السلام فرمود که اکبر

کبار خمر است بجهت آنکه داخل میکند صالحین و در زنا

و سرقت قتل نفس و خبر حضرت صادق علیه السلام

که آنه بصیرت بحال لا یعرف ربّه وایضا ایما بر بد الشیطان

ان یوضح بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر

وپیصد که عن ذکر الله وعن الصلوة واما لذلک

وگذشت که هر اینها در تریاک هست و مساوی الاشر

اشر بلکه در کتاب مستطاب فقیر بیان العداوة از

چهاروه وجه از شراب مخورون بدتر و ذکر شد هیز

طریق است بجهت آنکه مغایب شراب از ذوالعقل و اتم

و ترک صلاوة و ذکر و عدم معرفت ربّ فی حال و قتل

و فساد و امثال ذلک هم اش در این هست علاوه بر

آنکه مغایب که گذشت در فقره اولی این کتاب و باقی

این کتاب اغلب آنها در شراب نیست علاوه بر آنکه

منافعش در شراب هست که در تریاک کشته نیست

و بان همه متغیر بوده اند اشم کبر است پس وای
 بر باین بجهت آنکه شرب تازه در دوم گرم و تو است
 که مناسب سبب است عکس تر باین که خشک و سرد
 مناسب هون و تلخ او جالی و ضامن است بخلاق تر باین
 کاشاهد شمس او مخرج است بخلاف تر باین که شکر
 که باعث انقباض و کدر و سودا و قهقهه خوردن است
 بقانون بنشاط آوردند است مهم نافعست بجهت حفظ
 صحت و بنکو کردن فهم و تقویت دل و معده و جگر و نفوس
 دادن غذا در منافسار بقا و تحلیل فضلات و اخراج کثیف
 انها با طلاق و لطیف با دراز و عرق و اخراج صفر میوه
 و عرق و دفع بلغم و سودا و قلبین طبع و تقویت
 خواس و اعضای صلبه و دفع جوع کلبی و خفاصه الا

فکر و تقریب

ما لبقولنا و جنون و مفتوح سده و منافع پیری و رافع کج
 بدن و تمد بلعنی است و مزوج سفید و جهت تب
 دق و تربیت اعضاء و تب عنقی و خالص او جهت تب
 ریح و بلعنی و رفع ضرر هوا می دبات و در ضماد آن بجهت
 تحلیل مواد و بدوقه شدن قوی ادویه و اکل او با سبب
 بدستور جهت عنقی نافع است و جمیع آنچه ذکر شد عکس
 همه اینها در تراباک که بدن موجود است یک بکرا عکس
 در آن بکسر ذکر لازم نیست علاوه بر آنکه خوردن شراب
 بقانون باعث پادمی قوی باه است و افیون برنده نسل
 و قاطع باهست و شراب صورتی را فریبه و ترو تاز و بار ^{تند}
 و سرخ و سفید میکنند بخلاف تراباک که لاغر و سپاه
 پز کرده میکنند شراب بدن را چاق ^{میکند} و غذا را ^{مخوب} خواهد

ترپاک بدن را لاغر چون اموات میکنند و از غذا میمانند
 شراب اعضا بر اوقات صید دهد و جمیع ترپاک است
 میکنند شراب بلیند همت میکنند و ترپاک پست همت
 و دون و کذا و دزد میکنند شراب هوش را زیاد میکند
 و بارای و تدبیر و فکر میکنند ترپاک کشیدند تمام شب
 و روز بلکه تمام عمر را خواب میکنند و هوش را می
 و تدبیر را میبرد شراب اعضا را اوقات صید دهد ترپاک
 ضعیف میکنند شراب طبیعت را بجهان و نشاط و
 اعضا را بیک کار خود میآورد و زبان او را سخن دان و
 با قوت و نقد و میکند ترپاک مخدر اعضا است و دست را
 از کار و زبان را از گفتار و اعضا را از ذکر دار و پاره از
 رفتار کند میکنند شراب صاحب هر حالت را بر خالتش

عقل را درویند
 میبرد و باقی شایسته
 شبانه ترپاکند
 م

میاخذ باید بخلاف ترپاک که صاحب هر حالت از حال شر
 میکا هاند و شراب اخلاق را بنکو میکند و ترپاک سستی
 الملق میکند و شراب غضب را در غیر حال مستی میر
 و ترپاک با تمام میکند با در هر حال بد تو میکند
 و شراب شجاعت و قوت قلب میاورد و ترپاک جبن و
 ترس و ذون مستی آورد شراب سخاوت و جود و بی
 قید آورد ترپاک بخل و تنگی دست میتی و خیالات
 سودا و پیر میاورد شراب جان را نظیف و بدن نظیف
 میاورد و غیر حال مستی و ترپاک کثیف و چرکین میشود
 کما هو متشاهد لکل شراب من واصفا پیدا میدهند
 میکند و حب را بچینان میاورد و ترپاک همه را کند
 میکند شراب عبت میاورد و ترپاک کشید بی غیرتی

و در پستی و تنبلی میناورد و مفاسد شراب بعد از آن
 ترك او بر طرف میشود و تر باک بتدریج چون از
 حرارت و طوبی اصل بر بدن میگذاهند تا در
 تمام میکند که مثل اول محالست شود بلی بعد
 از ترك اندک بجز میشود و اینقدر است که بعد از
 ترك دیگر مضرتی تازه پیدا نمیشود و از نصف راه
 ضرر بر کشتن منفعت است خصوص اگر در او اولی امر
 باشد چندان اثری نگردد باشد و بازم بجهت جاق
 شدن و امثال ذلك خوبست پس در تر باک همه اش ضرر
 و در شراب منافع هم هست و گناهی نقد عظیم است
 که از منافع او بگذرد و اعظم است چنانکه خداوند
 در قرآن فرموده يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْمِرِ

ایشم کثیر و منافع للناس و ائمه ما اکبر من نفعنا
 یعنی شراب نفع و منفعتها اگر چه دارد لکن گناهش
 بزرگتر است پس صریح اید برای او منافع مبرسانند
 و گذشته که در توباک هیچ منفعت نیست اگر چه ما
 مدعییم که حوت شرع انمنافع و خواص از شراب هم
 برده و لکن قطع نظر از نفعی مناصح داشته نفعی آنها را
 برده بانبیره و فرق تریاک و شراب را اینست که این
 منفعت دارد آن نه و لکن ضرر پس و شراب هم هست
 که نوشته اند که خوردن شراب بدون شرایط سبب
 موبح فحاه و خنق و امراض ماعنی مثل سکنه و صرع
 و فالج و جنون و سرسام و رعشه و در دجیم و امراض
 کوش و خپشوم و دهان و دندان و اسهال دموی

و درم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان
 باه و آوزام خطرناک و آكله و جوشنها و فساد هضم
 و ضعف قوای دفاعی و حیوانی و طبیعی و موجب ^{بیماری}
 محرقه و غشبه و استسقاء لاعلاج و مولد ^{بیماری} متلاش
 و کرده و حرقة البول و ضعف اعضاء در همه اقسامش
 فساد عقل و دین و ترک صلوة بک و عمده مشا و زنا و
 و قتل و امثال ذلك هستند لکن با همه اینها مضار کثیر
 تر باک چندان مقابل است در آن منافع هستند
 تر باک نیست پس تر باک بددجات و شراب از شراب
 بدتر است که اگر دایر شود بین آن دو شراب با بدتر او
 ترجیح داد و اگر بفرصت مشکل ترک این موقوف بر آن
 باشد با بد استفعال کرد زیرا که ترک او ممکن است باشد

و دفع الفحش بقا حصر خوانند بوم مطالبی و غیر
 در مسائل متعلقه بتریاک کشیدند که از بابی مطالب این
 کتاب توانی اینها را استفاده تمامی و در آن صده
 مسئله ذکر میشود چنانچه اگر در دست تیرنج کنی
 استدلالات بر عورت او را در این کتاب معصوم
 اقول تریاک کشیدند حرام و حوامتر از هر حوام است
 در هر جوهر کشیدن اشده حومه از او است بجهت بیشتر
 و شدید تر بودن مفاسد شیم حلیت او بر زبان بیاد
 کردن و فتوی دادن با حوام است ^{چهارم} قطع بجزر سانبند
 بجلبت او و حکم قطع بجلبت او کردن بدعت است ^{چهارم}
 هنی کردن از او از باب هنی از منکر بر هر قادر واجب است
 پنجم چون معصیتی است که شراره اش ز عالم رومی کرد

ادای اینها بعد از شسته شدن

نهی از او بجمه قسم لازم است و لو بجزوب مستثما
 منع از او لازم است و لو بجمه عموم ناس بعد من
 منع از او و لو آنکه بعضی تلف شوند هفتم بر کسی
 که قدرت بر منع فعلی ندارد منع و باین لازم است
 و لو بنصحت و دخولت هفتم گناهی که در زمان
 مواعظ و نصایح میگویند از جمله مسائل مرغوب
 الی ذکرهاست که اینست و اصیفته باشند
 گفتن اینکه تو پاک کشیدن برای فلان قدر نافع است
 مثلا خوب نیست ^{فان} هر قلبان تو پاک یکی کشاید
 حرام است ^و اینها تعارف کردن بکشید ^{تو پاک} بد است
 در ^{۱۳} اینها تو پاک کش کردن کسی ضلال است
^{۱۴} پیرویها اشکارا کردن کشید ^{انوا} حرام بر حرام است

که مستتر پیشه بر او مندرج حسانت کما فی الحدیث
 چهاردهم اگر ببینند که کسی تریاک میکشد و او را
 برود دهند حرام و تشییع فاحشه است مگر هرگاه
 احتمال ترک برود باین تشییع شانزدهم هرگاه ظن
 علم باین باشد که او انتشار آن ترک خواهد کرد آن
 کس واجب است بر او شش ^{۱۷} تا بیست و یکم هرگاه دانی که کسی
 تریاک میکشد بداند که اگر فلا نکس خیر داشته
 او را منع میکنند و او هم بمنع او التبت ترک میکند
 واجب است با خیردهی ^{۱۸} و الا فلا ^{۱۹} هم باید تا بشود
 شهرت زیاد بودن تریاک کش در خانه نداد که استیسا
 و رغبت دیگران شود ^{۲۰} و دیگر بر این منزل خود بجهت
 تریاک کشیدن راه دادن بد است ^{۲۱} خورد هم با چراغ و ^{۲۲} شتر

مثل زن فروشی کردن و حرام بر حرام است ^{بیشتر}
 دکان بکرا دادن برای طرز با تو باکی که بدانی با چراغ
 خواهد کرد حرام است ^{بیشتر} بکس منزل بجهن نوع
 با و کرا دادن حرام است ^{بیشتر} و هر قلبان تر باک
 داشتن که شاید گاهی بکار آید بد است ^{بیشتر} لو برای
 مهمان باشد ^{بیشتر} و هر قلبان تو باک داشتن بجهت
 کشید غیر و بکرا دادن حرام است ^{بیشتر} چهار مورد
 خانه شخص بقلبان کشید دیگران نباید داخل شد
 و لو مهمان باشد ^{بیشتر} بچراق کردن قلبان تر باک
 برای کشید تو باکی حرام و اغانت بر اتم است ^{بیشتر}
 حب تر باک کرم کردن بجهت کشید تر باکی حرام است
^{بیشتر} و هر تر باک تر باکی فروختن با علم بانکه او خواهد

کشید حرام است و جمع التورین است که قال النبی

من باع الخمر فلیتقص الخنازیر وای داخله الارامه

بیشتر ^{۲۹} نشان دادن بترا یکی ترا با کرا که دارد

بد است ^{۳۰} در دکان کرا دادن بمعامله کرمی که

تو باک میخواهد بترا یکی مفر و خسته باشد و بس حرام

سوی بکرم سوی در صورتی که با بندگی این اواز

دارد در معامله خوب نیست کرا دادن با و در وطن

کشید خوب نیست او ترا ک فر و ختن سوی و سوما

برای کشید تو باک کش ترا ک ما لبندن بد است

سوی و چهار ما کوزه قلبان تو باک اگر بغیر انکار نباید

با معلوم باشد که برای کشید است فر و ختن او حرام

سوی و پنجم در غیر این دو حال هم خوب نیست سوی و ششم

کوزه کروی و ساختن کوزه قلبان تریاک حرام است
 اگر بکار دیگر نخورد پابری کشید تریاکي خصوصاً
 باشد سی و هفتم بدون آن هم خوب نخواهد بود
 سی و هشتم قلبان تریاک فروختن تریاکي با علم یا
 اگر بکار دیگر نخورد حرام است سی و نهم بدون آن هم
 خوب نیست چهل شکستن قلبان تریاک و اسباب
 خاصه او اگر بکار دیگر نخورد و مالیت برای ^{حالت} ^{حالت} ^{حالت}
 نداشته بر او دیگر و ضروری مرتب شود بقانون
 هجی از منکر و آلا فلا چهل دیگر شیشه روی چرخ
 تریاک فروختن تریاکي حرام است چهل دوم ^{حالت}
 اثبت اگر بکار دیگر نخورد با محض کشیدن باشد
 حرام است چهل سوم بدون آن هم فروختن و ساختن ^{این}

ولجین

بد است چهل چهارم سپه تیراکی برای ترپاک فروختن
 با علم خرام است چهل پنجم با احتمال صرف سپه و غیر
 آن مصرف باز هم احتیاطا ندهند که بصیاط در این
 امر مطلوب است چهل ششم خانه برای ترپاکی ساختن
 و اسباب خانه و استراحت آوردن با فروختن با
 مهیا کردن اگر مقاوم باشد که برای اینست که
 با استراحت باشد در امر ترپاک کشیدن خوب نیست
 چهل هفتم اگر کسی نماز برای مهت با بد بدهند
 یا برای روزه مهت بگیرد یا برای حج تیراک کتو
 نباید بدهند که ظن بعدم اتیان او است افعال را
 و برائت زنده در این صورت معلوم نیست که حاصل
 شده باشد چهل هشتم اگر کسی نذر کند مالی را برای

عقلاء بلاد بشر ای و تریاک کش فقط ندهند
 اگر کسی نذر کند که صحیحها بلاد مالی دهد یا ضیاع
 کند تریاک را شامل نمیشود و اگر تریاک فقط را ببرد
 بر ائمه حنفیه او را حاصل نشد پنجاه و هکذا اگر کسی
 نذر کند که مالی بر بیضها بدهد که صرف مصرف خود
 کند تریاک حرام است و اذن پنجاه و بگردن
 بر کشد تریاک منعقد نمیشود و هکذا عهد بین
 پنجاه و ده و هر شهادت تریاک کش را باید خاک شرع
 توافع بشنود پنجاه و ده و نماز در پشت سر تریاک کش
 جایز نیست پنجاه و چهارم تقلید و پیروی تریاک کش
 کار صاحب حرم نیست پنجاه و پنجم اگر دو نفر تریاک
 خریدند بجنس شدن چیزی ثابت نیست بجات ان مکر

مظنه حاصل شود که احوط اجتناب است و هكذا اگر خبر دهند
 بپاک کردن نشان نجسی با برائت و نه حاصل نیت بکر
 آنکه ذوالبید باشد پنجاه و ششم هرگاه دو تر باکی شهادت
 دهند بر وقت هلال یا بخرج وقت یا بدخول وقت مشهور
 نیت پنجاه و هفتم غیبت تیراک کش و امریکه متجاهله
 او امتحان است پنجاه هفتم اگر مظنه ترک و انزجار
 بناید در هر امر که باشد این مظنه غیبت است و در آن امر
 جایز است و اگر علم باشد واجبست غیبت است پنجاه و هفتم
 اولیاء اطفال باید منع کنند اطفال را از تروپاک
 کشیدن و لو بزودن شصتم اگر کسی ندانند که اهانت
 رساند بفسقه بلد برای منع بالحتمال صغ و تبرئ
 اهانت رساند صاحب عمل بد تروپاک و بعد بد تروپاک

و هكذا باید اول تو باکی را هانتد مانند شصت
 و یکم از پول قیمت تو باک با قلبان او با اسباب او
 بشر باکی فروختن معامله کردن حرام است ^{و شصت}
 از آنچه خوردن چیزی حرام است ^{شصت و شصت} اگر
 با نوجه آب بخورد و غسل کند بان با وضو بگیرد طهارت
 حاصل شده ^{و چنانچه} اگر نوجه زانیف کند
 ضامن است ^{و چنانچه} از پول آن اگر مکانی بخورد
 بر روی آن نماز اشکال دارد ^{شصت و شصت}
 کسی که بشر باکی تو باک دهد با پول با و بعد با
 با و کند با شفاعت کند در این بابها حرام است
^{و شصت} و هفتما نکه اگر طفلی در کفالت کسی و ولش باشد
 و بالغ شده تو باک کس باشد و جواز دادن مال او با

اشکالات شصت و نهم اگر دادم مال او را با و احتمال
 ضامن بودن میبرد شصت و نهم سوخته تو با اگر نگاه
 داشتن و فروختن حرام است هفتاد و هفت سوخته
 تو با اگر امر جایبندند باید بیشتر ندرند اگر احتمال
 فساد نرود و ضامن قیمت او هم نیست هفتاد و یک
 اگر سوخته تو با اگر فروخت و چیزی گرفت آنچه مال
 صاحب است اگر تلف شد ضامن است هفتاد و دو
 اگر سوخته تو با اگر امر با او منقطع با ما از آن صلح
 با عوض هبه یا فد یا خلع یا جعل قرار دهد صحیح نیست
 هفتاد و سه و طرفی ادن بتراکی کرد در آن جوهر بکشد
 چه بفروش چه بفار چه بکرا چه نوعی بکرا حرام است
 هفتاد و چهار ما کسب قلبان باک و لو بکبار بکلسان

ولو برای تجزیه که بیند چه قسم است حرام است مثل
 اینکه با ماد در زنا کند زیرا که البته منجر به اداست
 شود علی ما شاهدنا و الشاهد من البدیحات
 و دیگر آنکه نفس جری میشود بر فعل حرام و دیگر آنکه
 بک قلبان کشید باعث جری شد دیگر آنست حرام
 و دیگر آنکه فرموده اند ما اسکر کثیره فضیله حرام
 و حضرت صادق علیه السلام فرمود کل مسکر حرام
 قلبه و کثیره و دیگر آنکه مشرع باید تمام باشد و الا
 سد طرق نشود کرد و هر کس معتقد شود از جناب حق
 میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله سوال کرده بودند
 از حکم شرب جنون فرموده بودند چگونه است ذکر آنرا
 کرده بودند فرموده بودند حرام است عرض کرده بودند

بلند و قلبانی چگونه است فرموده بودند نیم قلبان او
 هم حرام است انهو ثقیبن در خبر شنیدم این حکایت را
 که حاضر بوده و هکذا از بعضی دیگر نقل کرده اند هفتاد
 پنجم در دو قلبان تو با کرا کشید بخورد هر قسم باشد
 ولو دیگری بکشد نفس را پاره و درو بشیطان مباد
 هفتاد و ششم نشستن در مجلس تو با ک کشیدن خوب
 نیست اگر تواند منع کند و الا بر خیزد و لو همان انها
 باشد بنا بر خبر جمیع النورین که حضرت صادق علیه السلام
 همان منصوب بود در ولیمه ^{غنیه} پسرش و بعد که معلوم
 شد که بنای منق و اشم دارند برخاسته و مانند پسر ^ت
 فرمود حرام است خوردن بر این مانند هفتاد و هفتم
 خوب است که زن ندهند تو با ک کش را که در خبری حضرت

و هذا الخبر من حديث علي بن ابي طالب
 و هذا الخبر من حديث علي بن ابي طالب

امام رضا علیه السلام فرمودند که فان من فعل فکما فادها
 الی الزنا طلوعی کفنه هر که بر او نوزبان دختر دهد
 کفناکو دخترش با صد نفر با راست کونی نیست هست
 هفتاد و هشتاد و نود و یک با آن کوش و لو نوزاد او
 نکند خوب نیست هفتاد و هشتاد و نود و یک کوش و نوزاد او
 کردن لازم نیست هشتادم تو با کی که میبرد تشیع نمیجواید
 بکفی هشتاد و یک نماز بر مرده او اگر بقید کفایت نجس
 آورده شده هیچ ضرر و نیست دلیل این چهار نفر از منکر
 وزیر و خیر حضرت رسول علی الله علیه و آله لا تجالسوا
 مع شارب الخمر ولا تعودوا مرضاهم ولا تتبعوا لهم
 جنازهم ولا تصلوا علی انواتهم و در آخر خبر دلیل
 آورده اند بر اینکه آنها ساکنان اهل حنبلند هشتاد و یک

چیزی دادن بتر باکی دلونسانک باشد تعریف نداد و بجهت
 ورود فی اداختن این اخ و در آن رسیده که خداوند
 بدهند ما رو عقبهها در جهت مساط خواهد کرد
 و ملائکه او را محاربت خدا و رسول میخوانند و پنج
 فرقه را از آن خبر ذکر کرده اند که علاوه بر آنست
 این از هر پنج و سراسر حکم بطریق اولی این مستلزم
 همدان پنج هفتاد و سوم و هشتاد و چهارم
 سلام کردن و بیثبات بر روی تو باکی نمودن تعریف
 نداد و بجهت آنکه دو خبر است که من شرب الخمر
 فلا تزوجوه و ان مرض فلا تقودوه و سلموا علی
 اليهود و النصارى و لا تسلموا علی شارب الخمر
 و ان سلم فلا تزودوه و معلوم است که این نهمی من

باب معاذنت بر نهی از منکر است و اینجام چنان است
 علاوه بر آنکه در خبر گذشت که هر چه عاقبت
 خیر داشته باشد آن خیر است و نفرمودند
 محکوم بحکم خیر است بلکه فرمودند فما اثمکم
وخیر است فالخیر یعمله بناء علی ذلک و در خبر
 عبون تصریح است بنی شی از سلام علی الفاسق العاز
بفقه و قد ثبت انه فوق طلوعی کینه غیر دشمن
 کی در او باشد در جواب سلام تر با کی هشتاد و پنجم
 اگر تر با کی سلام کرد جواب بدهد لکن آهسته و
 بتغییر و بی اعتنائی هشتاد و ششم و فوق شد
 در حضر و سفر با صدیق با او شدن بد است
 هشتاد و هفتم همنابۀ تر با کی شدن خوب نیست

و دلیل این هر دو علاوه بر سببیت خبر بحال است
 که مجاوره اليهود والنصارى خبر من مجاوره شارب
 الخمر و لا تضاد قوا شارب الخمر فان مضاد قه نذامه
 و شك نیست که این علت موجود است در این هشتاد
 هشتم تر باک کاشتن بقصد کسب ^{خوردن} یا تبر باکی دادن
 با فروختن حرام است که انما الاعمال بالنيات
 و هكذا ما لیدن کما سبق هشتمی و غیر نقل کردن
 تر باک برای تر باکی و بردن او حرام است نفی ^{است}
 فاسد کردن و دلالتی تر باک بین تر باکی و با بیع حرام
 نفی و بکرم ضامن شدن برای تر باکی در پول تر باکی
 حرام است و دلیل این چهار باد دلیل حرمت بیع و شراء
 و درست کردن قلبان و تر باک کرم کردن و حرمت

و حرمت قیمتان و کرایه دکان مستغاد است از قول
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله که لعن الله الخمر
 و غار سبها و غاصرها و شاربها و ساقیتها و بایعها
 و مشربها و اکل ثمنها و ماملها و المحموله الیه
 نودی و دمه رده ان و انحصان تو با کرا کردن با علم
 بد است که در خیر دیگر و خیار ثمنها هم صد کور است
 نودی و سوز تو با کی اگر خیری دار و هر چه گفت
 تصدق مکن و بگو تو تو با کی هستی و دروغ گوئی
 اگر مانعی نباشد نودی و چهارم چیزها بر امانت
 بتو با کی مد نودی پنجم تو با کی را صاحب کار و
 در جیل کار او امنیت و و کبالت مکن نودی و ششم
 نودی و ششم با او سخاوت نودی بهتر است نودی

و هفتصد و هشتاد و دو روی او ممکن بود و هشتاد
مغایفه با او ممکن بود و هفتصد و هشتاد و دو
صد و هشتاد و دو با او در مجلس جمیع شود لا ینکند
بر این هشت مسئله بعد از ثبوت حرمت او و لزوم
فهی از منکر و لو از م آن خبر حضرت در ضاع علیه السلام
که ولا تصدقه اذا حدثک ولا تقبل شهادته ولا
تأمنه علی شی من مالک فان انقضت قلبک
علی الله ضمان ولا تواکله ولا تصاحبه ولا تقفک
فی وجهه ولا تصافحه ولا تعانقه الی قوله ولا
تسلم علیه اذا جرت به فاذا سلم علیک فلا ترد
علیه ولا تجتمع فی مجلس معه فان اللعنه اذا انزلت
عنت من فی المجلس صد و بیکر نماز نکرون در خانه

که ترپاک کشید شود با جوهر ترپاک باشد اگر
 معین بر امر و نخی شود بسیار خوبست بجهت خبر
 نهذیب صدقه و قمر مال دادن بمضار به ترپاک
 کش و او را سرمانه دادن اندک مال است و بدست
 بجهت نخی حضرت صادق علیه السلام از استیضاه
 آنکه که عامل بر او این عمل است بجهت آنکه
 آنچه تجربه شده آنستکه تمام شدن اموال و
 بیضاحب بر نکشته از دست ترپاک صدقه
 استعمال کشید ترپاک برای مداوا و اینست
 بجهت آنکه معلوم شد که هیچ نقعی در او نیست
 و بر فرض نفع دفع الوقفی البته ماده را خواب
 و منجر میکنند و عضو را خرد میکنند و علاج

بیک نفع غیر مسلم امراض کثیره یار میاورد
 اگر خواهد ببرد پس باز بطاعون ببرد بهتر است
 که شهید مرده تا آنکه تو پاکش شود بجهت
 دفع او و غضوب خدا و مبنویض خلق ببرد و
 در حدیث رسیده که عمر بن اذینه از حضرت
 صادق علیه السلام پرسید که بجهت دوا بخواهد
 کسی چیزی بخورد که در او بنیاید است مثلا
 نه بقصد لذت فرمود نه و نه بکجری و نه بکدم
 کشد بجهت آنکه خداوند فرار نداده در آنچه
 حرام کرده دوا و شفاء را و این غام است پس
 آنها که تا کسی ناخوش میشود بجهت دوستی و
 رفیق جستن میگویند بیا چند قلبان بکش

ضال و مضل و در صفا بحال مستوحش چنانند
صد چهارم را طیبی اگر اذن کشیدن تر باک دهد
انطیب معلوم میشود که جاذق نیست و اگر کج
او کسی تر باکی شود ان طیب نام و در کما هست
و رفتن نزد آن طیب بطناب و عمل بحرف او
حرام و القاء نفس بجهل است بحمت معلوم بود
عدم حدائق او مگر اظهار شکر دارد صد
و پنجم مغالجه کردن طیب تر باکی در بعض
مرضهای سینه و ریه و حنجره و امثال ذلك
تعریف ندارد زیرا که او میبرد و با اسم انطیب
تمام میشود مگر آنکه مغالوش باشد که خوب
میشود با واضح باشد بر مردم که سبب تر باکی بود

و علاج آن طبیب با ضروری نبود اگر نفع نبود

صد ششم اجازه دادن بتر باکی و همراهی علما

با عمل اجتماع و جمعه با غیر ذلک اضلال ناس است

بجهت آنکه بزودی باقی بدینها بعلاوه تر باک

با و ملحق شود و مردم با او و مجرب و دین بد کمان

شوند و الراد علیه کالر اذ علی الله وان کان الجبر

المجاز غیر ما کتبنا فهو خیار مطلق صد و هفتم

اگر بنده را بجزی و بعد بفهمی که تر باک کس

بوده وقت خریدن هر وقت بفهمی خیار فسخ داد

و لو بعد از یکسال صد و هشتم در اجرة المثل در ^{اموریکه}

اجرة لجر و جعلش عین نشد باشد با فاسد باشد بنوعیکه

باید جوع با جرة المثل شو اجرة المثل تر باکی کتر است بجهت

از غیر تر باکی

بیقریه کی و بیخالی او و آنکه او کس کار و میکند و در استلال
 بر او آنچه که شد خوب امر و غیرت و غیر از منکر و خیل است
 بعد از ثبوت حرمش آن صد نفره معالیه تو با آن کلمه بلا قصد
 و فرستادن آن بخواج برای تجارت ضرر ندارد و بی عیب
 علم بضرر و احتمال مطالب که بر مسکنه بر آید دولت و دار
 با آن و ضابطه با آن و اعمال هر حکومت که از دست بیاید
 در پی روع و منع تو با آن کشید بر آید و عیب آنکه آید
 از باب لغی از منکر علاوه بر آنکه رعیت بمنزله عیال و اولاد
 سلطانند هر چه رعیت متمول تر و آسوده حال تر
 سلطان عزیز تر و باشوکت تر حتی آنکه بعضی
 سلطانهای عادل بدو او دعا نوعی میکنند که
 مدتها در مملکت آنها کسی نمیرد و الان هر دولت

تذکره معتمد

بعضی تدابیر میکنند که ناخوشیهای مسیری
 مثل و باد و طاعون و نحو ذلک در مملکت آنها
 نباید و اینگونه در بعضی بلاد در مملکت راه ندهند
 پس چگونه شد که این مرض مسری و اگر همه
 جا را گرفته و رعایت اتمام کرده و جان و مال
 و دین آنها را برده هیچ منع نمیکند و حال
 آنکه سزا پیکر کرده بعضی سربازها و سوارها
 و صاحب منصبهای سپاه و حال آنکه هزار
 نفر شجاع صد هزار نفر توپاکی را ابداعی
 امان ندهند و اگر توپاکی را برای جنک حرکت
 دهند با حرکت نکند با از بین راه بر کرد با
 و جنک گاه این قلبان این قلبان کند تا خصم

بر سر او ریخت سر او را خدای دود افنون کند
 و در واقع بعضی از رعیت این سبب از کار
 معاش افتاده اند پس سر او را است در افنی را
 که ظل را افت الله است معلوم ناس و تمام
 بلاد که غدقن اکید در دفع این غدقن است
 فرموده منع نمایند بقتل و در جبر و دفع اگر
 چه جمعی هم تلف شوند چنین نیست که این
 امر در واقع میباشد چگونه در واقع نباید و حال
 آنکه در مملکت انگریز و هندستان و در ایشا
 روسیه نیست و هیچ باک نیست و غدقن اکید
 داشتند در بعضی کدوهای انگریز و هندکذا
 روس در کتبه فرقان بجهت فحش نو باک ندارد

و پنجم آن سنا را که در سحر است
 کمال از آن که هر روز در وقت غروب
 خورند و بیست و یک روز (۱۴۰) روز
 در ده روز سحر را در روز اول
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم

کردش کردند حتی که نماز استخوانند و در سه فرسند
 بعد از تصرف در سه غلقن شده بود از کتب
 و فرود ختن آن جمعی باین سبب هلاک شدند
 عرض کرده اند که قریب است نفرتا کون از نبودن
 تو با کفرده اند گفته بودند اکنون دو بیت بفر
 ببرد بهر از آنست که بعد از چندی در هزار
 بپایند قدیمی خریدند باقی تمام کردند
 الان کمال آسودگی دارد آن در بودن حقیقت
 اینجا کمی شب و وجه اش را گشته بود و بعد
 خود را برهنه کرده بندد بر جامه خود را بگرد
 کرده خود را از شاخه درختی بلند او بچینه
 بود و صبح سپاه شده بود او را ببردند و ستکم

این سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم
 سحر را در روز اول و در روز دوم

از زمانه ایست که در آن
 دوا شد و آنست که از
 دوا شد و آنست که از
 دوا شد و آنست که از
 دوا شد و آنست که از

اوشکافند و تشریح کردند شنیدم که از دور

تریاک در آمده بود و سبب او در تریاک میدانستند

و در ایران بعکس قهوه خانها مقرون است

که محل این گونه کارها و باعث

اتلاف مالها و کسبکی

عناقبات اولیده

علی مرتضی

الهدی

۱۳۱۱ هجری

بسمه تعالی چون جناب مستطاب شرعی و طریقت

تعالیفات و آثار عمده العلماء العالمین و قدوة العرفاء

الکاملین آقای حاجی ملا علی کتاباری مؤلف این کتاب

دام ظلّه العالی اهتمام تام در حفظ و نجات عمتا از این ستم
 شایع مخرب ابدان و ادیان و ارواح دانشمند گنشته
 از آنچه در این کتاب از ذوالجرود و ذوالعقلیه و
 نقلیه درج فرموده اند از علایق اعلام و فضیلت
 عظام و حجج اسلام عصر اطالی الله بجاهم که ملاذ و
 مرجع عموم مسلمین میباشد بیترجمه کشیدن
 تریاک را ایضا فرموده و ایشان نیز حکم بحرمت
 آن فرموده چنانکه عین مؤالوج و به نوشته شده
 بنظر شریف ناظرین خواهد رسید تمام شدتین
 مفکدین اطلاع بوسه کشیدن تریاک بفرمایند
 متابعت پیشوا یا از دین بنمایند هر کدام مبتلا شده
 ترک نمایند (صورت سوال) حجة الاسلام اطالی
 الله بجاهم چه میفرماید در خصوص کشیدن تریاک که

شایع شده است در این اراضی سایر ممالک بلدان با وجود
 اینکه چه قدر مفاسد دارد از تفصیل امور معاش و معاشی
 ابا با وجود اینها حلال است بنا بر این که ای بندگان الله
 (صورتی است که بنام حجة الاسلام فاضل امامی فی تفسیر
 جوابات نظر بضرر فضلا عن العلم حرام است
 حرام الاقل محمد حسن قزوینی صاحب کتاب صور و سنی
 حجة الاسلام اخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب
 العالی بسم الله الرحمن الرحیم بر تقدیر توفیق مساعد
 دینی بر شریفان با ضرر بدنی البته حرام است والله
 العالم محمد حسن صورتی سنی
 سرکار حجة الاسلام آقا سید ابوالقاسم کیلانی
 بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال بی اشکال
 حرام است والله العالم با حکامیه محمد مهرداد صورتی

صورتی است که در کتاب خیر الاسلام اقا سید محمد کاظم

بر روی مدظلّه تعالیٰ بسم الله الرحمن الرحیم

بگفتنی که مندا اول است بدون ضرورت مسووعه

حواشی است که در کتاب خیر الاسلام اقا سید محمد کاظم

جواب خاتمه المجتهدین جناب خیر الاسلام اخوند

ملا علی قزوینی دام ظلّه بسم الله الرحمن الرحیم

تا وجود ضرورتی بقدر حاجت است از اجماع علیّه

محلّ مضمون است که در کتاب مستطاب

احسان عباد و ذخیره یوم المعاد است جناب

مستطاب تقیّه العلماء اقا شیخ محمد حسین ^{الاسلام} شیخ

خواندنی اقدام بجمع آن نمود که در کارخانه سلاله

الاکتبات اقا سید مرتضیٰ ^{بسم الله الرحمن الرحیم} بطبع رسیده است چنانچه

بطالبین داده می شود در خیابان ناصر مکرّم ^{بسم الله الرحمن الرحیم} شیراز

در دفتر ^{بسم الله الرحمن الرحیم} معارف سقّی فرموده در بافتن



کتابخانه ملی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ خورشیدی
تهران

Abd

W 9



